خلاصهٔ جواهر القرآن
فی بیان معانی لغات القرآن

تألیف

ابو بکر اسحاق بن تاج الدین ابی الحسن الحافظ الملتانی

تصحیح و حواشی و فهارس

از

دکتر ظهور الدّین احمد



مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

خلاصة جواهر القرآن

تألیف: ابوبکر اسحاق الملتانی

تصحیح: دکتر ظهور الدین احمد

مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان



خلاصة جواهر القرآن
فی بیان معانی لغات القرآن

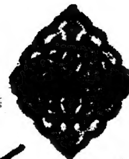
تألیف

ابوبکر اسحاق بن تاج الدین ابی الحسن الحافظ الملتانی

تصحیح و حواشی و فهارس

از

دکتر ظهور الدین احمد



مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

شناسنامهٔ این کتاب

نام : خلاصة جواهر القرآن فی بیان معانی لغات الفرقان

نگارنده : ابوبکر اسحاق بن تاج الدین ابی الحسن الحافظ الملتانی

تصحیح و حواشی و فهارس : دکتر ظهور الدین احمد

ناشر : مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، اسلام آباد

تلفن : ۸۱۱۰۹۱

شمارهٔ ردیف : ۹۱

تعداد : ۱۰۰۰

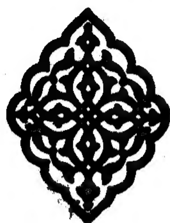
چاپ : مکتبه علمیه ، لاهور

صفحات : ۱٤٤

تاریخ انتشار : ۱٤۰۵ هـ.ق./۱۳٦٤ هـ. ش./۱۹۸۵ م.

بها : ۳۰ روپیه پاکستانی.

انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان



شمارهٔ ردیف

۹۱

تأسیس بر مبنای موافقتنامهٔ مورخ آبان ماه ۱۳۵۰ مصوب دولتین ایران و پاکستان

بسم الله الرحمن الرحیم

سخنِ مدیر

قرآنِ کریم کتابی بود که نه تنها وسیع ترین و عمیق ترین جنبش های اجتماعی و دینی را در صحنهٔ گیتی پدید آورد؛ و سدهائی را که در راهِ تحصیل علم وجود داشت (انحصار طلبی بعضی طبقات و ...) شکست؛ بلکه نیازِ مسلمانان به شناخت آن در ابعادِ مختلف، به مطرح شدن و تکمیل و حتّی پایه گذاریِ دانش های گوناگون انجامید:

الف ـ علم قرائت و تجوید برای ادا کردن و تلفّظِ حروفِ قرآن به شیوهٔ صحیح.

ب ـ صرف و نحو یا دستور زبان عربی برای درست خواندن قرآن با درکِ موقعیتِ کلماتِ آن در حالتِ تجزیه و ترکیب.

ج ـ علم لغت برای شناختن معانی واژه ها.

د ـ علوم بلاغت (معانی و بیان و بدیع) برای فهم تشبیهات و مجازات و استعارات و لطایفِ ادبی و انشائی و بدایع لفظی و معنویِ قرآن.

هـ ـ علم کلام که ظاهراً در آغاز برای بحث از حدوث و قدم قرآن به وجود آمد و سپس به توضیحِ اعتقاداتِ اسلامی بر اساسِ قرآن ـ به عنوانِ منبع عقیدهٔ مسلمین ـ و دفع شکوک و شبهات از آن پرداخت و علم به مبادیِ نظریِ عقاید گردید و با تکامل آن، فلسفهٔ اسلامی به وجود آمد. بدان مرتبه از اتقان و در چهرهٔ مکتب های متعدد.

و ـ برای فهم معانیِ کلماتِ غریب و نادرِ قرآن، به مطالعه در اشعار قدیم عرب و گردآوریِ آن ها نیاز افتاد و برای

درکِ معانیِ این اشعار نیز به آگاهی از ایام و اخبار و انساب عرب ـ عموماً ـ حاجت بود و بدین ترتیب هرچند اطلاع از اشعار و انساب و ایام و اخبار پیش از اسلام خود بخود فضیلتی به شمار می رفت و بدین دلیل نیز در دورهٔ پیامبر بدان التفاتی نشد اما بعدها بخاطر کمکی که این مباحث به فهم و تفسیر پاره ای از مواضع قرآنی می کرد مورد عنایت قرار گرفت.

ز ـ برای تبیین و تفصیل مجملاتی که در آیات الاحکام و پاره ای دیگر از آیات قرآنی بود، لازم شد که سنّت پیامبر (گزارش های برجا مانده از قول و فعل و تقریر او) تدوین گردد و علم الحدیث پدید آید. برای تشخیص احادیث معتبر از روایات نامطمئن هم واجب آمد که مآخذ نقلِ آنها و تمامی گزارشگرانِ هر یک از احادیث، دقیقاً شناخته شوند و هر حدیثی از نظر تک تک راویان و مجموع سند، و نیز متن، مورد بررسی قرار گیرد و اینجا بود که دانش های "کتابشناسی"، "رجال"، "درایه" و "فقه الحدیث" پایه گذاری شد.

ح ـ علم فقه برای توضیح احکام و مقرراتی که در قرآن آمده و وظایفِ قانونیِ هر انسان را در برابر خود و خدا و خلق روشن می ساخت. طُرقِ استنباطِ احکام از نصوصِ قرآنی و دیگر نصوص، و کیفیّتِ استدلال در فقه را نیز در فنِّ مستقلّی گرد آوری و به بحث نهادند به نام اصول فقه، که دانشی است با مایه های عقلی فراوان. چنانکه علم منطق را، به سببِ نقش آن در بیرون کشیدنِ حکم از نصوصِ مزبور، اهمیت بسزا دادند و تسلط بر آن را یکی از شرایط اجتهاد شمردند و آشنائی با دو علم حساب و هیئت را به علت تأثیر آن دو در استنباطِ پاره ای از احکام، برای مجتهد ضروری شناختند.

ط ـ اشاراتی که در قرآن کریم پیرامون سرگذشت اقوام و ملل و مذاهب و گروه ها و شخصیت های مختلف (از گذشتگان و معاصران) وجود داشت، نقطهٔ آغازی گردید برای پژوهش در تاریخ و تاریخ ادیان و تألیف کتاب های عظیم و ارزشمند در این دو زمینه.

ی ـ عمل به فرمان قرآن در باب "سیروا فی الارض" و تلاش در شناختنِ آنچه در این کتابِ مقدس پیرامونِ مسائلِ راجع به جغرافیا و اوضاع دریاها و کوه ها و شهرها و نیز اماکن مشهور آمده، عاملی مؤثر بود برای پرداختن به جغرافیا. تا جائی که دانشمند بسیار نامی محمد بن موسی خوارزمی با عده ای به بیزانس رفتند ـ در جستجوی غار اصحاب کهف. و سلام ترجمان با گروهی روانه شدند تا در بابِ سدّ یأجوج و مأجوج تحقیق

کنند و ...

ک ـ دستور قرآن به "اعداد قوه" و آماده کردنِ نیرو برای جهاد و دفاع، موجب گردید که مسلمانان از همان روزگارِ پیامبر به آموزشِ فنونِ نظامی و صنعتِ سلاح سازی روی آرند و در این راه حتی رنج سفر را بر خویش هموار کنند.

ل ـ در پیدایش یا شکل گرفتن و تکاملِ دیگر معارفِ اسلامی (عرفان، اخلاق، سیاست و ....) نیز تأثیر قرآن بخوبی محسوس است و نیازی به توضیح نه.

* * *

ادبیات از مهم ترین شاخه های فرهنگ است که به برکت قرآن کریم ترقّی شایان کرد. این ترقّی تنها در علوم ادبی و در بررسی های مربوط به زبانشناسی که توضیح آن گذشت نبود و در حوزهٔ ادبیات عرب نیز محصور نماند. بلکه اوّلاً تا مرحلهٔ خلق و ابداع شاهکارهای منظوم و منثورِ متعدّد پیش رفت و ثانیاً زبان فارسی نیز نصیبی بکمال از آن یافت. و آثار ادبی این زبان که ارتباطِ تنگاتنگِ آن با قرآن از آغاز آشکار بود به مرتبه ای والا از لطف بیان و ظرافت اندیشه رسید.

پیوند متون فارسی با قرآن را هم در تأثیرِ عمیقِ اسلوب و موادِ قرآن بر کتابهایِ گرانقدرِ فارسی (آثار مولوی، سعدی، حافظ و ...) می توان یافت و هم با مطالعهٔ بسیاری از گنجینه های فرهنگ و ادب ما که اصولاً برای خدمت به قرآن و کمک به شناخت آن به نگارش در آمد.

* * *

کتاب حاضر که برای نخستین بار و از روی نسخه ای ظاهراً منحصر به فرد انتشار می یابد، یک لغتنامهٔ قرآنی است و بدین لحاظ، و هم به علت آنکه از متون فارسیِ کهن (متعلق به اوائل قرن هشتم) و خود گنجینه ای از واژه ها و تعبیراتِ اصیلِ این زبان است، ارزش بسیار دارد. و مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان که نشر متونِ اسلامی ـ فارسی را وظیفهٔ خویش می داند؛ پس از چاپ اثرِ دیگری از همین دست ـ المستخلص ـ اکنون به انتشار این اثر اقدام می نماید. این دو لغت نامهٔ قرآنی فارسی که یکی به وسیلهٔ حافظ الدین محمد بخاری ـ عالمی از ماوراء النهر ـ تدوین گردیده . و دیگری تألیف ابوبکر اسحاق ملتانی ـ فقیهی از شبه قاره ـ است،

و در قاهره استنساخ شده، وسعتِ قلمروِ فارسی در روزگاران پیشین ونقشِ آن را در آموزشِ کتاب الله نشان می دهد والبتّه اگر دیگر کتابهائی را هم که در این دو منطقهٔ وسیع و سایر بلاد اسلامی برای تعلیم قرآن و در تفسیرِ آن به فارسی تألیف شده به حساب آوریم قضیّه روشن تر خواهد شد کتابهائی همچون :

الف - آثار علمای ماوراءالنّهر :

۱- ترجمهٔ تفسیر طبری که با تصویبِ علمای اسلامی ماوراءالنّهر و به وسیلهٔ افاضل ایشان انجام گرفت یکی از دو سه کهن ترین متن های فارسی است که بر جای مانده .

۲- تفسیر قرآن از امام ابو ابراهیم مستملی بخارائی (شارح تعرّف) .

۳- لطائف التّفسیر از زاهد درواجکی بخارائی .

۴- اُنس المریدین (تفسیر سورهٔ یوسف) از ابو نصر احمد فنجی بخاری .

۵- تاج القصص از ابو نصر بخارائی .

۶- تفسیر سیف الدّین اسفرنگی .

۷- تفسیر خواجه محمد پارسا بخارائی .

۸- مدارالافهام حسین خوارزمی .

۹- الشّفا فی نقل اختلافات القرّاء از ابوالفضل احمد جریری بخارائی در تجوید .

۱۰- عین التّرتیل از محمّد بن محمود سمرقندی در قرائت .

۱۱- قواعد القرآن از یار محمّد بن خداداد سمرقندی در قرائت .

۱۲- رساله در اعراب قرآن از حسن بن محمد کرمینی .

۱۳- .....

ب - آثار علمای شبه قاره :

۱- البحر المواج از قاضی شهاب الدّین احمد دولت آبادی هندی .

۲- تفسیر امینی از محمّد امین الدّین صدیقی علوی (تألیف آن به دستور اورنگ زیب بوده).

۳- روح الارواح از قاضی محمّد قادری مقیم احمدآباد گجراتِ هند.

۴ـ هدایت قطبشاهی در استخراج آیات الٰهی از محمّد علی کربلائی و به نام عبدالله قطبشاه.
۵ـ بحرالمعانی از محمّد بن خواجگی مدعوّ به خواندمیان.
۶ـ تذکرۀ میر کرامت علی حیدرآبادی.
۷ـ تجلیل التنزیل از ابومنصور ناصرالدین محمّد دهلوی.
۸ـ تفسیر شیخ عبدالحق محدّث دهلوی.
۹ـ تفسیر خواجه ثناءالله خراباتی.
۱۰ـ ریاض القدس از شیخ نظام الدّین تهانیسری.
۱۱ـ زیب التفاسیر از محمّد صفی که به دستور دختر اورنگ زیب نگارش یافته.
۱۲ـ شاه تفاسیر از ملّا شاه بدخشی مرادِ داراشکوه.
۱۳ـ فتح الرحمٰن بترجمة القرآن از شاه ولی الله دهلوی که از بهترین ترجمه های قرآن به فارسی است.
۱۴ـ تفسیر عزیزی از شاه عبدالعزیز دهلوی.
۱۵ـ لوامع التنزیل از سیّد ابوالقاسم حایری لاهوری.
۱۶ـ مصباح العاشقین از بهاءالدّین محمود بن ابراهیم.
۱۷ـ .....

علاوه بر این ها، تفاسیر فارسی که به وسیلۀ ایرانیان تألیف شده، کثرت نسخه های آنها در شبه قارّه و پاره ای نقاط دیگر، گواهی صادق است بر این که آموزش قرآن و تفسیر در این مناطق با کمک زبان فارسی انجام می گرفته. و در این مورد به عنوان نمونه کافی است که گفته شود با وجودِ عدمِ اهتمام در حفظ و شناسائیِ نسخه های خطّی در شبه قارّه، تا کنون تنها در پاکستان بیش از ۲۵۰ نسخۀ خطّی از تفسیر حسینی معروف به "مواهب علیّه" تألیف ملّاحسین واعظ کاشفی سبزواری شناسائی شده است.



ضرورت داشت که در کنار فهرست الفبائیِ لغاتِ قرآنی، فهرست دیگری از معادل های فارسی

آنهاکه در این کتاب به کار رفته نیز تدوین گردد که متأسفانه نشد. همچنین این ناچیز مصمم بود در کار تصحیح "خلاصة- جواهر القرآن" و تدوینِ فهارسِ آن، نظارتِ دقیق داشته باشد. و بدین لحاظ نیز انتشار کتاب را بیش از یکسال به تأخیر انداخت. ولی چنین فرصت و توفیقی دست نداد و تنها پاره ای از اوراق غلط گیری را با عکس نسخهٔ اصل مقابله توانست کرد. به امیدِ آن که مصحّحِ محترم کار را به بهترین وجهی انجام داده باشند و ارباب فضل نیز هر ایرادی یافتند تذکّر دهند که انشاء الله در چاپ های بعد اصلاح شود. "وَ لِلّٰهِ الْمَشْرِقُ وَ الْمَغْرِبُ وَ بِيَدِهٖ مَلَكُوْتُ كُلِّ شَيْءٍ".

مدیر مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان



نمونه صفحه اول از خلاصة جواهر القرآن فی بیان معانی لغات الفرقان



نمونه صفحه آخر از خلاصة جواهر القرآن فی بیان معانی لغات الفرقان

تصحیح و ترتیب خلاصة جواهر القرآن فی بیان معانی لغات الفرقان

نسخهٔ منحصر بفرد این کتاب در دانشگاه توبنگان(۱) (آلمان غربی) موجود میباشد - از مدیر کتابخانهٔ مربوط تشکر بجا می آریم که به درخواست ما میکر وفیلمی از آن را تهیه کرده و ارسال داشته - این نسخه را مؤلف خود در قاهره در سال ۷۳۴ھ استنساخ کرده - این کتاب شامل ۲۳ صفحه میباشد و هر صفحه دارای ۲۶ سطر و هر سطر دارای ۱۶ و ۱۷ کلمه میباشد - کاتب کلمات را با یکدیگر چنان پیوسته به تحریر آورده که خواندن آن و کشف معنای آن در بعضی جا ها سهل نیست - و فتوکپی دو صفحهٔ اول و آخر کتاب که می آوریم این مطلب را آشکار میکند - در متن جای بعضی از کلمات یا جای معنای آن خالی گذاشته شده است - که ممکن است در متن جوهر کم رنگ بوده و عکس و میکروفیلم آن درست برداشته نشده باشد -

برای تشخیص و تصحیح ریشهٔ کلمه به عبارت اصلی قرآن کریم رجوع کردیم - بعد برای تعیین و تثبیت معانی به کتابهای مستند و معتبر زیر مراجعه کردیم - مثلاً

لسان العرب	-	ابن منظور
القاموس	-	مجدالدین فیروزآبادی
مفردات فی غریب القرآن	-	امام راغب اصفهانی
مقاییس اللغة	-	ابن فارس
تاج العروس	-	سید مرتضی الحسینی الواسطی
محیط المحیط	-	پطرس بستانی
فقه اللغة	-	ابو منصور الثعالبی
اقرب الموارد	-	سعید الخوری
کتاب الاشتقاق	-	ابن درید
لطائف اللغة	-	احمد بن مصطفی

مؤلف از منابع و مصادر کتاب حرفی نزده و در متن هم اشاره به آن نکرده و لی چون قبل از سال تالیف آن (۷۰۱ و ۷۵ھ) واژه نامه های زیر (عربی بفارسی) تالیف شده بود(۲) - ممکن است مؤلف از بعضی از آنها استفاده کرده باشد -

1. Pertsch-30 - از برلین به دانشگاه توبنگان انتقال یافته -

(۲) فرهنگ نویسی فارسی در هند و پاکستان، دکتر شهریار نقوی ، تهران ، ۱۳۴۱ ، ص ۲۸۱ -

البلغة المترجم فی اللغة	ـ مصنف نامعلوم	سال تالیف ۴۳۸هـ
فرهنگ ابوالفضل بیهقی		۴۷۰-۴۸۵هـ
تاج المصادر	ـ بو جعفر بیهقی	۵۴۴/۴۷۰
المصادر	زوزنی	۴۸۶هـ
ترجمان القرآن	,,	—
دستور اللغة	ادیب نطنزی	پیش از ۴۹۷هـ
السامی فی الاسامی	احمد بن محمد بن احمد میدانی	
معرفة الادب فارسی	زمخشری جار الله	م-۵۳۸هـ
الاسمی فی الاسماء	ابو سعید پسر احمد میدانی	م-۵۳۹هـ
نصاب الصبیان	ابو نصر فراهی	م-۶۴۰هـ
زهرة الادب (منظوم)	شکر الله پسر شهاب الاسلام	۶۴۰هـ
قانون الادب	حکیم شرف الدین	۵۴۵هـ
تراجم الاعاجم	محمد بن ابوالقاسم خوارزمی	م-۵۶۲هـ
نصیب الفتیان (منظوم)	حسام خوی مظفری	اواخر قرن هفتم
مهذب الاسلام	محمود بن عمر زنجی	—
تهذیب الاسماء	—	—
الصحیفة العذرا	سدید الدین ابی الفضائل	—
المستخلص	حافظ الدین محمد بخاری	اوائل قرن هفتم

برای تعیین و تصحیح احادیث به کتابهای زیر مراجعه شد :

المعجم المفهرس لالفاظ الحدیث النبوی

کنوز الحقایق فی حدیث خیر الخلائق

جامع الصغیر من حدیث البشیر والنذیر

المعجم المفهرس واژه نمای صحاح سته یعنی بخاری ـ مسلم ـ ابی داؤد ـ نسائی ـ ترمذی و ابن ماجه و مجموعه احادیث الموطا ـ سنن دارمی و مسند احمد بن حنبل میباشد و کنوز الحقائق علاوه بر کتابهای مذکور واژه نمای مجموعه های احادیث و سنن و مسانید مؤلفین زیر نیز میباشد (و به ترتیب حروف هجا ترتیب داده شده .) :

ابن امام احمد ـ الحاکم ـ بخاری (فی التاریخ) ـ بخاری (فی الادب) ـ ابن حبان ـ ضیاء المقدسی الطبرانی ـ البزاز ـ عبدالرزاق ـ ابن ابی شیبه ـ ابی یعلی موصلی ـ الدارقطنی ـ الدیلمی ـ ابی نعیم ـ بیهقی ـ ابن عدی ـ عقیلی ـ خطیب بغدادی ـ ابن عساکر ـ ابن قانع ـ ابی الشیخ بن حبان ـ

قضاعی ـ ابن سعد ـ الخرائطی ـ ابی داؤد الطیالسی ـ حکیم الترمذی ـ ابن النجار ـ حرث ـ عبد بن عمید ـ ابن ابی الدنیا القرشی ـ ابن الستی ـ ابن مردویه ـ ابن منیع ـ الغزالی ـ ابن ضریس ـ

مؤلف در مقدمهٔ کتاب گفته که وی تبرکاً چهل حدیث (اربعین) را برای توضیح کلمات آورده ولی عدهٔ احادیثی که در متن کتاب آورده شده مجموعاً ٤٥ میباشد ـ چندی ازین احادیث مشخص نشده زیرا که در کتابهای متذکرهٔ بالا ثبت نشده ـ ممکن است این اقوال منسوب به رسول اکرم صلعم باشد ـ

در جایهای خالی از عکس نسخه با مراجعه بقرآن کلماتی را پیدا کردیم یا معانی کلمات را با مراجعه به فرهنگنامه های عربی بفارسی درج کردیم و آنرا بین قوسین [ ] نوشتیم ـ

چون مؤلف این کتاب را خود استنساخ کرده لذا مختصات املائی زمان خود را مراعات داشته که از قرار زیر باشد :

ب برای پ

ج " چ

ک " گ

یای کشیده : فیے ـ خستگیے

انچ : آنچه

مؤلف معانی بعضی کلمات را بیان کرده که مربوط به قرآن نیست لذا معانی مربوطهٔ آن ها را در حاشیه افزوده ایم ـ علاوه بر فرهنگنامه های مزبور از فرهنگنامه های زیر (عربی بفارسی) نیز استفاده کردیم ـ

تاج المصادر

منتخب اللغات

منتهی الارب فی لغات العرب

الصراح

فرهنگ انند راج

خلاصة جواهر القرآن فی بیان معانی لغات الفرقان

مؤلف در مقدمهٔ این کتاب خود را باسم وکنیه والقاب ذیل معرفی کرده:-
«ابو بکر بن ابی الحسن الحافظ الصوفی البکری الملتانی» ولی نام مفصل وی واب و جد وی (با القاب) ازین قرار میباشد : ابو بکر اسحاق بن تاج الدین ابی الحسن علی بن ابو بکر بن ابو سعید الحافظ الصوفی البکری الملتانی الحنفی - ولی او در عصر خود معروف باین التاج بود(1)- در مقدمهٔ این کتاب در سبب تالیف گفته که وی کتابی بعنوان «خلاصة الدین»(2) تالیف نموده که حاوی پنج علوم بود که بنای اسلام بر آن است - دوستان و عزیزان درخواست کردند که جواهر قرآنی را از آن خلاصه کرده کتاب دیگر تالیف کنم - بنا برین برای امتثال امر آنان در ۷۱۷ھ این جزوه را بپایان رساندم و نام آن «خلاصة جواهر القرآن فی بیان معانی لغات الفرقان» گذاشتم - ابو بکر کتاب دیگر باسم الحج و مناسکه نیز تالیف نموده(3)-

این کتاب فرهنگنامهٔ کوچکی است که لغات قرآن را بفارسی شرح داده ولی بطریق فرهنگنامه های معمولی طبق حروف هجا ترتیب نداده بلکه از نظر ترتیب سوره های قرآنی واژه ها را انتخاب کرده و معانی آن را بیان کرده - در آغاز معانی سورهٔ فاتحه را نوشته - سپس سورهٔ آخر قرآن یعنی سورة الناس را آورده و سپس بعقب رفته معانی لغات یکی یکی سوره ها را درج کرده تا سورهٔ بقره که سورهٔ دوم قرآن میباشد رسیده - معمولاً یکی یا دو معنی هرکلمه را آورده - در آغاز معانی کل لغات مشکلهٔ سوره های پاره های سی ام بیست و نهم و بیست و هشتم قرآن را ثبت کرده ولی بعد عدهٔ لغات تقلیل یافته است چنانکه از سورهٔ یونس ، سورهٔ انفال ، سورة الحجر و سورة الرعد تنها معانی هفت و هشت کلمه را نوشته است - مؤلف این ترتیب را عمداً مراعات داشته زیرا که اکثر الفاظ دقیق و غامض در پاره های آخر قرآن میباشد - اگر کسی معانی این کلمات را یاد بگیرد فهم معانی سوره های دیگر سهل میگردد -

مؤلف بقول خود «اربعین» یعنی چهل حدیث را تبرکاً برای تشریح و تبیین معانی بکار برده یعنی برای توضیح و تشریح معانی کلمه ، حدیث نبوی را بعنوان مثال آورده - مثلاً :- الحمد=ستودن و سپاس و ستایش و فی الحدیث - الحمد رأس الشکر -

---

1. Brocklemann, II, 220.
2. خلاصة الدین بشرایط الایمان و الیقین (Ahlwardt. 1798-9).
3. Ahlwardt-4046.

البصر = بینا گردانیدن و فی الحدیث : اذا اراد الله بعبد خیراً بصره بعیوب نفسه ـ

در توضیح بعضی کلمات اقوال دیگران را نیز نقل کرده یا مصطلحات شرعی را آورده ـ مثلاً

الظلم = ستم کردن و ستم و فی الشریعة وضع الشیی فی غیر موضعة و فی الحدیث، الظلم الظلمات ـ

التقوی = پرهیزکاری و فی الشریعة ـ اقتراب المامور و اجتناب المحظور ـ

عدهٔ احادیث که مؤلف در ضمن بیان معانی آورده چهل نیست بلکه در حدود ٥٤ رسیده ـ

مؤلف اغلب معانی ریشهٔ حقیقی کلمه را بیان کرده ولی بعضاً معانی اضافی را نیز ثبت کرده که در آن آیه مورد نظر نیست ـ بعضی جا معنای مرادی را آورده مثلاً غاشیه = قیامت ـ قارعه = قیامت

در تشریح افعال اصل صیغه را نیاورده بلکه مصدر فعل را ذکر کرده و باب افعال و تفعیل از آن ریشه را آورده مثلاً البغة والبغاء والابتغاء = جستن

الهدم والتهدیم = خُراب کردن

التنبیه والانباء = آگاها نیدن

الرضاء، الرضوان والمرضاة = خشنود شدن

الاشتکاء والشکایة والشکوی = گله کردن و نالیدن ـ

مؤلف اغلب معانی اصلی کلمات را آورده مثلاً :

التسویل = آراستن

اطمینان = آرامیدن

الاکتناز = در دل پنهان داشتن

الخزانة = نگاه داشتن

التحریر = بنده آزاد کردن

مؤلف معانی کلمات را در نهایت خوبی و عبارت متناسب بیان کرده مثلاً

الاظهار = تشبیه کردن منکوحه به پشت مادر

المشج والمشیج = آب مرد و زن آمیخته

المعاشرة = با کسی خوش زندگانی کردن

الزهد = بی رغبت و ناخواهان شدن

در متن فارسی مصادری بکار برده شده که در محاورهٔ کنونی متروک شده است مثلاً

جفسیدن ـ خزانیدن ـ آرامانیدن ـ بر بالانیدن ـ اغالیدن ـ دریا بانیدن ـ

در بعضی جا ها کلماتی را بکار برده که اکنون از کار افتاده است مثلاً ـ

زعیم = پذرفتار

المقت = دشمنایگی

مؤلف نامهائی برای سوره های قرآنی آورده که بانام های موجود در قرآنهای کنونی متفاوت است : مثلاً

سورهٔ الاسری بجای سورهٔ بنی اسرائیل ـ سورة الملئکة=سورة الفاطر ـ سورة الطباقات : سورة الصافات ـ سورة الشریعة بجای سورة الجاثیه ـ سورة ن بجای سورة القلم ـ

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والعاقبة للمتقين وصلواته وسلامه على رسوله محمد سيد المرسلين وعلى آله واصحابه اجمعين وازواجه واولاده الطيبين وعلى التابعين لهم باحسان الى يوم الدين . يقول العبد الضعيف الفقير الى الله اللطيف القدير ابو بكر بن ابى الحسن الحافظ الصوفى البكرى الملتانى تاب الله الكريم عليه وغفرله ولوالديه ولجميع المؤمنين برحمته وهو ارحم الراحمين . فرغت عن تاليف خلاصة الدين المحتوى على علوم الخمس التى بنى عليها الاسلام للاصحاب والاحباب ـ التمس منى بعض الاخوان والاخلان ان الخص لهم جواهر القرآن فلخصته بتوفيق الله الحنان المنان وادرجت فيه بعد التماس طايفة من الاعيان اربعين(١) حديثا من المصطفية مما يوافق المعانى اللغوية تبركا بوعد النبى صلى الله عليه وسلم :

---

(١) اربعين۔ مجموعه چهل حديث و چنين مجموعه هائى بيشمار تاليف و بناى جمع و ترتيب آن بر موضوعات گوناگون نهاده شده مانند توحيد ، صفات خداوندى ، عبادات، مواعظ و غيره اربعين هائى كه تا سال تاليف خلاصة جواهر القرآن تاليف شده و ممكن است مؤلف بآن مراجعه و از آن استفاده كرده باشد، ازين قرار است :

كتاب الاربعين از ابى بكر الآجرى محمد بن حسين - م-٣٦٠ھ

اربعين از ابى بكر محمد بن ابراهيم الاصفهانى - م-٤٦٦ھ

الاربعين از ابى بكر تاج الاسلام محمد بن ابراهيم الحنفى كلاباذى - م-٣٨٠ھ -

الاربعين از ابى بكر الجوزقى - شيخ امام محمد بن عبدالله ابن محمد الحافظ النيساپورى الحنفى م-٣٨٨ھ -

الاربعين از ابى بكر البيهقى - امام شمس الدين احمد بن حسين بن على الشافعى - م-٤٥٨ھ

الاربعين از ابى سعيد المالينى - احمد بن محمد بن احمد - م-٤١٢ھ -

الاربعين از ابى سعيد المهرانى - احمد بن ابراهيم المصرى -

الاربعين از ابى عبدالرحمن، محمد بن حسين السلمى - م-٤١٢ -

من حفظ على امتی اربعین حدیثا من السنة کنت له شفیعاً یوم القیامة(۱) وفی روایة مما یحتاجون الیه ـ کتبه الله فقیها عالما . فهذا کتاب «خلاصة جواهر القرآن فی بیان معانی لغات الفرقان . وزدت فی بعض اللغة ، المعنی الشرعیة نفع الله لکاتبها وقاریها والعامل بها بفضله تعالی ـ

التسمیه: جاء فی الاثر(۲) من قال بسم الله الرحمن الرحیم مرة لم یبق من ذنوبه ذرة .

بسم الله = با نام الله . . . .

الله = خدای سزای پرستش و ستایش .

الرحمن(۳) = مهربان

الرحیم(٤) = بخشاینده ـ یعنی مهربان بر مومن و کافر بدادن روزی و بخشایندهٔ خاص مرمومنانرا بآمرزش ـ

سورة الفاتحة(۱)

الحمد = ستودن و سپاس و ستایش وفی الحدیث الحمد رأس الشکر . . . . (٥)

بقیه از پاورق صفحهٔ ۷

الاربعین از ابی عثمان، اسماعیل بن عبدالرحمن الصابونی النیشاپوری ـ م-۴۴۹ھ ـ

الاربعین از ابی نعیم الاصفهانی، احمد بن عبدالله ـ م-۴۳۰ھ ـ

الاربعین از ابن بطال، محمد بن احمد الیمنی ـ م-۶۳۰ھ ـ

الاربعین از ابن عساکر، حافظ ابو القاسم علی بن عساکر الدمشقی ـ م-۵۷۱ھ ـ

الاربعین از احمد بن حرب النیشاپوری ـ م-۲۳۴ھ ـ

الاربعین از بدر الدین بن ابی المعمر اسماعیل التبریزی تالیف در ۶۰۱ھ ـ

الاربعین از ابی طاهر احمد بن محمد السلفی اصفهانی ـ م-۵۷۹ھ ـ

(کشف الظنون عن اسامی الکتب والفنون)

اگرچه مؤلف گفته که وی تبرکاً چهل حدیث را بعنوان مثال خواهد آورد ولی در متن کلا ٥٤ حدیث بشمار آورده شده ـ

(۱) این حدیث ضعیف است و از طرق و اسناد مختلف روایت شده ـ در مستدرک الحاکم و مسند احمد بن حنبل متن حدیث ازین قرار است : من حفظ علی امتی اربعین حدیثا من سنتی ادخلته یوم القیامة فی شفاعتی ـ

(۲) این حدیث در مجموعه های معروف حدیث مذکور نیست ـ

(۳) و (٤) در حاشیه اضافه نموده ـ الرحمن = آنکه روزی داد فزون تر از حاجت

الرحیم = آنکه روزی داد و اطاعت فرمود بکم از طاقت

(٥) الحمد رأس الشکر ما شکر الله عبد لا یحمده (ابی داؤد، ترمذی، نسائی)

وفی الحدیث = صوموا لرؤیته وافطروا لرویته(۱)

ل = مرو برای و از بهر

الرب = پروردگار و در صفت خلق مالک و خداوندگار

العالم = نامی است جمله موجودات را جز خدای تعالی

المَلک والمِلک = بادشاه شدن ـ المالک الملک = بادشاه

الیوم = روز   الدین = جزا و حساب و جزا دادن و بقهور کردن

وفی الحدیث(۲) = الکیس من دان نفسه و عمل لما بعد الموت ای قهر

ایاك = ترا و از تو

العبادة = پرستیدن

الاستعانة = یاری خواستن

الهدی = راه نمودن در دین و راه یافتن در آن راه

الهدایة = راه نمودن در هر چیزی

اهدنا = راه نما ما را یعنی ثابت دار ما را

الصراط والسراط والزراط = راه

الاستقامة = راست شدن ـ المستقیم

الذی = آنکه الذان ـ الذین، التی = آن زن که ـ اللتان ـ الانی ـ اللواتی جمع

انعام = نکوئی کردن

علی = بر ـ علیه = بر آن مرد ـ علیهما ـ علیهم

هو = او (مرد) هما هم عین جزوند

الغضب = خشم گرفتن

ولا = ونه

الضلال والضلالة = گمراه و بی راه شدن ـ

آمین وامین بالمد والقصر همچنین باد و قیل معناه اللهم اسمع واستجب ـ

---

(۱) در مجموعه های حدیث بخاری، ترمذی، نسائی، ابن ماجه، الدارمی و احمد بن حنبل مذکور است ـ

(۲) مندرج در مسند احمد بن حنبل ـ

سورة الناس(١١٤)

القول = گفتن

التعوذ والعياذ = پناه گرفتن و باز داشت خواستن

الناس = مردمان

الشر = بد و بدی

الوسواس = دیو وسوسه کننده

الخناس = دیو جهنده و پنهان خزنده

الوسواس = وسوسه انگندن

فی = در

صدر = سینه

الجنی = پری ـ واحدها جان ـ الجنة والجن جمع

اعلم ان الوسوس ضربان جنی وانسی ـ قوله علیه السلام(١): تعوذوا بالله من شیاطین الجن والانس وکل شریر طالب الشر فهو شیطان.

سورة الفلق(١١٣)

الفلق = سپیده دم و نام چاهیست در دوزخ

ما = چه و چیست و آنکه و آنچه و تا آنگاه

الخلق = آفریدن بشر والذی مثله

الغاسق = تاریکی شب

اذ واذا = چون ـ اذ در ماضی و اذا در مستقبل ـ الوقوب در آمدن

النفث = در دمیدن

العقدة = گره

الحسد = بد خواستن

سورة الاخلاص(١١٢)

الاحد = یکی یعنی یکی ست بحقیقت نه بشمار

الصمد = پناه دهندهٔ نیازمندان و بی نیاز یعنی همه بدو محتاج اند و او بهیچ کس و بهیچ چیز محتاج نیست.

---

(١) اصل متنش این است ؛ تعوذوا بالله من شر شیاطین الجن والانس (نسائی، مسند احمد بن حنبل).

الولادة = زادن

لم ولن = نه

الكون والكينونة = بودن

الكفو = همتا

احد = كس

سورة التب(١١١)

(لهب)

التب = زيان كار شدن و هلاک شدن

اليد = دست و قدر

ابو لهب = كنيت عم پيغامبر ست

الاغناء = بى نياز كردن

المال = خواسته

الكسب = كار كردن و كار ـ فى الحديث(١)، كسب الحلال فريضة بعد الفريضة

الصلى = در آتش شدن

النار = آتش

ذات لهب = بازبانه

المرأة = زن

الحمل = بار بردن

الحطب = هيزم

الجيد = والعنق والرقبة = گردن

هى وها = آن زن ـ هما ـ هن

سورة النصر(١١٠)

النصرة = يارى كردن

الفتح = گشودن

الروية = ديدن ـ والرويا، خواب ديدن

الفوج = گروه

---

(١) در معجم، كنوز و جامع مذكور نيست ـ

التسبیح = خدای را بپاکی یاد کردن

الاستغفار = آمرزش خواستن

انّ وانّ = بدرستی و راستی و تیل هر آئینه

التواب = پذیرندهٔ توبهٔ گناه کاران

سورة الکافرون(۱۰۹)

یا و ایا وایها ، ای حروف نداست

الکفر = نا گرویدن

انتَ = تو مرد ـ انتم. انتِ = تو زن ـ انتما ـ انتن ـ انا = من ـ نحن = ما

لکَ = تو مرد را ـ لکما ـ لکم ـ لکِ = تو زن را ـ لکما ـ لکنّ

لی = مرا ـ لنا = ما را

سورة الکوثر(۱۰۸)

انا : ما

الاعطاء : دادن

الکوثر : ابوت ـ حوض کوثر و نیکی بسیار

التصلیة : نماز کردن

النحر : شتر کشتن ـ دست بر دست نهادن

شنآن : دشمن داشتن

الابتر : دم بریده و بی نسل .

سورة الماعون(۱۰۷)

ارایت : دیدی تو؟

تکذیب : دروغ زن داشتن

ذلك : آن مرد ـ ذا : للقریب ـ ذاك : للوسط وذالك للبعید

الدع : دور کردن

الیتیم : نارسیده ـ بی پدر

الحض : بر انگیختن

الطعام : خورش

المسکین : لیک درویش

ویل : وای و سختی و نام وادی در دوزخ

من وعن : از

الصلوة : نماز و دعا و درود و رحمت و استغفار ـ فی الحدیث

الصلوة عماد الدین(۱) ـ الصلوة نور الدین(۲)

السهو : فراموش کردن

المرآة والریا : کار برای نمایش خلق کردن

المنع : باز داشتن

الماعون : قماش خانه و قیل الماء والملح والنار

سورة الایلاف(۱۰۶)

(قریش)

الایلاف : الفت گرفتن و سازوار گردانیدن و ساخته شدن

قریش : نام قبیله است از عرب

الرحلة : بار بر نهادن و سفر کردن

الشتاء : زمستان

الصیف : تابستان

هذا : این (مرد)

البیت : خانه

الاطعام : طعام دادن

الجوع : گرسنگی

الایمان : گرویدن و ایمن گردانیدن ـ در شریعت گرویدن بخدا و فریستدگان و پیغامبران ـ و کتابها و روز قیامت و مقدر نیکی و بدی از خدای عزوجل ـ فی الحدیث :

الایمان اقرار باللسان و تصدیق بالقلب(۳)

الخوف : ترسیدن

---

(۱) مذکور در الطبرانی ـ

(۲) در ابی داؤد، ترمذی، نسائی، ابن ماجه : الصلوة نور المؤمن ـ

(۳) متنش ازین قرار است : الایمان معرفة بالقلب و قول باللسان و عمل بالارکان ـ (ابن ماجه ـ مقدمه ۹)

سورة الفيل(١٠٥)

كيف : چگونه ـ سؤال از حال است

الفعل : کردن

صاحب : یار و خداوند

فیل : پیل

الجعل : کردن و گردانیدن

الکید والمکر : بد سگالیدن

التضلیل : گمراه کردن

الارسال : فرستادن

الطیر : مرغ و مرغان ـ الابّول ـ گلهٔ مرغان

الرمی : انداختن

الحجر والحجارة : سنگ و سنگها ـ واحد ها حجرة

السجیل : سنگ و گل

العصف : برگ کشت

الاکل : خوردن

سورة الهمزة(١٠٤)

کل : هر و همه

الهمز : بد گفتن در روی

اللمز : بد گفتن پس پشت و قیل علی العکس

الجمع : گرد کردن والتجمیع مبالغه

التعدید : بارها شمردن

الحسبان : پنداشتن

الاخلاد : جاودان کردن

کلا : حقا و نه چنانست

النبذ : انداختن

الحطمة : دوزخ

وما ادراك : و چه دانی تو

الایقاد : آتش افروختن

الاطلاع : دیده ور شدن

الفواد والقلب والجنان : دل

الایصاد : در بستن
العماد : ستون
تمدید : مبالغة المد ـ نیک کشیدن

سورة العصر(۱۰۳)

العصر : نماز دیگر و روزگار
الانسان : مردم
الخسر والخسران : زیان کردن
الا : مگر
العمل : کار کردن و کار
التواص : یکدیگر را وصیت کردن
الحق : درست و سزا و سزاوار و واجب شدن
الصبر : شکیبائی کردن ـ فی الشریعة قهر النفس و فی الحدیث الصبر مفتاح الفرج[1]

سورة تکاثر(۱۰۲)

الالهاء : مشغول کردن
التکاثر : لبرد کردن به بسیاری مال و فرزندان
حتی : تا
الزیارة : برسیدن
المقبرة : گورستان
ثم : پس
سوف : سرانجام یعنی زود باشد
اذ ولو وان : حروف شرطند
العلم : دانستن ـ فی الشریعة : معرفة الشیی کما هی وقیل معرفة الحلال والحرام .
وفی الحدیث : اطلبوا العلم ولو بالصین[2]
یقین : بی گمان شدن
الجحیم : آتش بزرگ

---

(۱) الدیلمی ـ
(۲) اطلبوا العلم ولو بالصین فان طلبه فریضة علی کل مسلم (الطبرانی) ـ

العین : معاینه ـ دیدن
السؤال : پرسیدن و خواستن
النعیم : نعمت و نان و آسایش

سورة القارعة(۱۰۱)

القرع : کوفتن
القارعة : قیامت
الفراش : پروانهٔ چراغ
البث : پراکندن
الجبل : کوه
العهن : پشم رنگین
النفش : پشم زدن
اما : هر ـ چون که باشد
من : که و کیست و چیست و آنکه و هر که
الثقل : گران شدن و گرانی
الوزن : سنجیدن
المیزان : ترازو
العیش : زیستن ـ العیشة والمعیشة ـ زندگانی
الرضا والرضوان والمرضاة : خشنود شدن و پسندیدن
الخف : سبک شدن
الام : اصل هر چیزی و جای و مادر
الهاویة : دوزخ
الحمی : گرم

سورة العدیات(۱۰۰)

العدو : دویدن ـ والعادیات سوگند بدم زدن اسپان غازیان در وقت دوانیدن
الضبح : دم زدن در دویدن
الایراء : آتش بیرون آوردن از آتش زنه
القدح : آتش زدن
الاغارة : تاراج کردن
الصبح والصباح . سپیده دم

الاثارة : بر انگيختن
النقع : گرد
الوسط : درميان شدن
الكنود : ناسپاس وقيل الذى يعد حسناته ولا يعد سيئاته
الشهيد : حاضر و آنكه كشته شود در راه خداى عز وجل
الحب والمحبة : دوست داشتن
الخير : نيک و نيکو و نيکتر
الشديد : سخت و ثقيل
البعثرة : بر انگيختن
القبر : گور
التحصيل : پديد آوردن
الخبير : آگاه

سورة الزلزلة(٩٩)

الزلزلة والزلزال : جنبانيدن
الارض : زمين
الاخراج : بيرون آوردن
الثقل : رخت
التحديث : حديث گفتن و خبر دادن
الاخبار : خبرها
الايحاء : وحى فرستادن و فرمودن
الصدر والصدور : بازگشتن
الارأة : نمودن
المثقال : همسنگى چيزى
الذره : همسنگى مورچهٔ خورد

سورة البينة(٩٨)

الاهل : خاندان
اهل الكتاب : جهودان و ترسايان
الكتاب : نامه نبشته
الاشراک : انباز كردن

الانفکاک : جدا شدن

الاتیان : آمدن

البینة : حجت پیدا

الرسول : پیغامبر ـ فرستاده

التلاوة ـ القرأة : خواندن و فی الحدیث : افضل عبادة امتی تلاوة القرآن(١)

الصحیفة : نامه

التطهیر : پاک کردن

القیم والقیمة : راست

التفرق : پراکنده شدن

الایتاء : دادن

الامر : فرمودن و کار

الاخلاص : خالص کردن

الحنیف : مسلمان پاک یعنی گسسته از کیشهای بد وقیل حج کنند

الزکوة : آنچه فریضه است دادن از مال

الاقامة : بر پای داشتن

جهنم : نام دوزخ است

الخلود : جاودان شدن

الابد : همیشه

اولئک : آن همه مردان

البریة : آفریدگان

الجزا : پاداش دادن

عند : نزد

الجنة : بهشت

الجری والجریان : رفتن آب

تحت : زیر

النهر : جوی

الخشیة : ترسیدن

سورة القدر(٩٧)

الانزال : فرو فرستادن

---

(١) افضل عبادة امتی قرأة القرآن نظر (از ترمذی فی النوادر) ـ

الليل : شب الليلة : یکی
القدر والمقدار : اندازه
الالف : هزار
الشهر : ماه
التنزل : فرو آمدن
الملک : فریشته
الروح : جان و جبرئیل و نام فریشته ایست که تنها در یک صف بایستد
الاذن : دستوری دادن
السلام : درود و سلامتی و سلامتی دادن
الطلوع : بر آمدن آفتاب و مانند آن
الفجر : سپیده دم

سورة العلق(٩٦)

العلقة : خون بسته
الکرم : کریم شدن
الأکرم : کریم‌تر و گرامی‌تر
التعلیم : آموزانیدن
القلم : خامه
الطغیان : از حد گذشتن
الاستغناء : بی‌نیاز شدن
الرجوع والرجعی : بازگشتن
العبد : بنده و قیل پرستنده یعنی عبد
وقیل : العبودیة فی تبیین السجود للمعبود والجود من الموجود
التقوی : پرهیزگاری وفی الشریعة، اقتراب المأمور و اجتناب المحظور
التولی : روی گردانیدن
التهاء : باز ایستادن
السفع : گرفتن بجفا
الناصیة : موی پیشانی
الکذب : دروغ گفتن
الخطا والخطات : خطا کردن
الدعا : خواندن

النادی : انجمن

الزبانیة : دوزخ بانان

الاطاعة : فرمان برداری کردن

السجود : سر بر زمین نهادن

الاقتراب : نزدیک شدن

سورة التین(۹۵)

التین : انجیر

زیتون : درخت زیتون

الطور : کوه

سینین : نام دو کوه است(۱) وقیل بار درخت

البلد : شهر

الامین : استوار

قد ولقد : بدرستی و راستی که

الحسن : نیک

الاحسن : نیکتر و خوبتر

التقویم : راست کردن

الرد : بازگردانیدن

السافل : فرود

اسفل : فرود تر

الاجر : مزد دادن

المن : کم کردن و بریدن و خطا دادن و منت نهادن

بعد : پس و هنوز

لیس : نیست

الحکم : حکم کردن

الحکم والحاکم : داور

الاحکم : داور تر

---

(۱) سینین ـ نام کوه در سوریه و آنرا طور سینین نیز گویند (منتخب اللغات)

سورة الانشراح(٩٤)

الشرح : گشادن

الوضع : نهادن

الوزر : گناه(١)

انقاض : گران کردن

الظهر : پشت

الرفع : برداشتن

الذکر : یاد کردن

مع : با

العسر : دشوار شدن و دشواری

الیسر : آسان شدن و آسانی

الفراغ : فارغ شدن

النصب : رنجور شدن و پای خاستن

الرغبة : خواهان شدن و روی گرداليدن بحق

سورة الضحی(٩٣)

والضحی : سوگند بچاشتگاه

السجی : آرام گرفتن و تاریک شدن

التودیع : فروگذاشتن

القلی : دشمن داشتن

الآخرة : آن جهان

الاولی : این جهان

الوجد والوجود والوجدان : یافتن

الایواء : جا دادن

العایل : درویش

القهر : شکستن و غلبه کردن

النهر : بانگ بر زدن

---

(١) گرانی -

سورة الليل(۹۲)

الغشی والغشان : پوشیدن

النهار : روز

التجلی : روشن شدن ـ روشن کردن

الذکر : نر

الانثی : ماده

السعی : کار کردن ـ در رفتن شتاب کردن

الاتقاء : پرهیز کردن

الصدق : راست گوی داشتن

الحسنی : نیکو و بهشت

التیسیر : آسان کردن

الیسری : آسان و بهشت

العسری: دشوار و دوزخ

البخل : بخیلی

التردی : در هلاکت افتادن

الانذار : بیم کردن

التلظی : زبانه زدن آتش

الشقاوة : بدبخت شدن ـ الشقی : بدبخت

الاشقی : بدبخت‌تر

التجنب: دور کردن

التقی : پرهیزکار

الاتقی : پرهیزکارتر و پارسا تر ـ فی الحدیث(۱) : خیرالناس اتقیهم لله واوصلهم للرحم ـ

التزکی : پارسا شدن

الابتغاء : جستن

الوجه : روی ـ وجه الله ای رضاء الله تعالی

الاعلی : برتر

سورة الشمس(۹۱)

الشمس : آفتاب

---

(۱) در کتب معروف حدیث مذکور نیست

القمر : ماهتاب

التلو : پس رفتن

التجلية : روشن کردن

البنا : بنا کردن

الطحی : گستردن

النفس : تن و جان و خون و هستی هر چیزی

الالهام: در دل افگندن چیزی و اشارت کردن

الفجور: بد کردن

الافلاح: رستن و پیروزی یافتن - نیک بخت شدن و بقا یافتن - فی الحدیث - افلح من اصلح(۱)

التزکیة : پاک کردن

الخوب : نومید شدن

الدس : پنهان کردن

ثمود : قبیله صالح پیغامبر علیه السلام

الانبعاث : برخاستن

الناقة : شتر ماده

السقیا : آب خور

العقر : کشتن و پی کردن

الدمدمه : هلاک شدن و سخن گفتن بخشم

الذنب : گناه

العقبی : آخرکار و قیامت

سورة البلد(۹۰)

الاقسام : سوگند یاد کردن

الحل والحلال : شایسته شدن و آنچه روا باشد در شریعت

الکبد : رنج و سختی

القدرة : توانا شدن

الاهلاک : نیست کردن

اللبد : بسیار و برهم نهادن

العین : چشم و چشمه

---

(۱) از احادیث رسول صلعم نیست -

اللسان : زبان ـ فی الحدیث ما خلق الله فی الانسان افضل من اللسان به یدخل الجنه و به یدخل النار[١]۔

النجد : راه

الاقتحام : خویشتن در افگندن

العقبة : پس

الفک : کشادن

ذو : خداوند

المسغبة : گرسنگی

المقربة : خویشی

المتربة : درویشی

الرحم والرحمة والمرحمة : بخشودن و فی الحدیث ـ الراحمون یرحمهم الرحمن[٢]۔

الایمن والمیمنة : سوی دست راست

الایة : نشان

المشأمة : سوی دست چپ

سورة الفجر(٨٩)

العشر : ده

الشفع : جفت

الوتر : طاق

السری : بشب رفتن

هل : [آیا ـ لیست ـ بدرستی][٣]

القسم : سوگند

الحجر : خبر

عاد : قبیلۀ هود پیغامبر

ارم : نام شهر است

المثل : مانند

الجب : بریدن

الصخر : سنگ خاک

---

(١) در کتب احادیث معروف مذکور نیست۔

(٢) الدارمی : ادب ـ ترمذی : بر ـ

(٣) منتخب اللباب ـ

الواد : رود[۱]

الوتد : میخ

الاکثار: بسیار کردن

الفساد : تباه شدن

الصب : ریختن

السوط : تازیانه

المرصاد : راه گذر و راه دین

الابتلاء : آزمودن

تنعیم : نعمت دادن

الاکرام : گرامی کردن

الاهانة : خوار کردن

التراث : میراث

اللم : گرد کردن

الجم : بسیار

الدک : برهم کوفتن

التذکر : یاد آوردن

انی : از کجا

الصف : رسته

یالیتنی: ای کاشکی که من

التقدیم: پیش فرستادن

الحیوة: زنده شدن و زیستن و زندگانی

التعذیب : عذاب ـ عذاب کردن

الایثاق : استوار کردن

الوثاق : بند

الاطمینان : آرامیدن

سورة الغاشیة(۸۸)

الغاشیة : قیامت

الخشوع: ترسیدن

---

(۱) رود ـ میانهٔ دو کو (صراح) ـ

ناصبة : رنج کشنده
السقی : آب دادن
الآنیة : لیک گرم
الضریع : خار خشک
الاسمان: فربه کردن
العلو : بلند شدن
السماع : شنودن
اللغو : بیهوده گفتن
السریر : تخت
الکوب : کوزه
النمرقه : بالشت
الزربیة : شاد روان
النظر : نگریستن و چشم داشتن و فی الحدیث ـ زناالعیون النظر(۱)
الابل : شتران
النصب : بپا کردن
السطح : گستردن
التذکیر : یاد دادن و پند دادن
الصیطرة : برگماشتن
الاوب والایاب : باز گشتن

سورة الاعلی(۸۷)

المرعی : چراگاه سبز
الغثاء : خاشاک بر سر آب
الاحوی : سیاه
الاقراء : برخواندن ـ خوانانیدن
النسیان: فراموش کردن
المشیة : خواستن
الجهر : آشکارا کردن و آواز بلند برداشتن
الخفا والخفیه : پنهان شدن
النفع : سود کردن

(۱) در کتب معروف احادیث ثبت نیست ـ

الموت: مردن و مرگ
الایثار : برگزیدن[1]
البقاء : باقی ماندن
ابقی : باقی تر

سورة الطارق(۸۶)

الطرق : بشب در آمدن
النجم : ستارهٔ روشن
الثقوب: روشن شدن
الحفظ : نگاه داشتن
مم : از چه
الماء : آب
الدفق : جستن
بین : میان
الصلب : پشت مازه
التریبة : استخوان سینه
الرجع : بازگردانیدن
الابلاء[2] : رو نمودن و پدید آوردن
السر والسریرة : راز
القوة : نیرو
الصدع : شگافتن
الفصل : جدا کردن
الهزل : سخن نادرست
الامهال والتمهیل : مهلت دادن
رویدا : آهسته

سورة البروج(۸۵)

البروج : خانهٔ ماه و ستاره

---

(۱) غرض دیگران را بر غرض خویش مقدم داشتن (منتهی الارب).
(۲) ریشه اصلی بلو است و بلاء و ابتلاء حامل معنای پدید آوردن است.

الوعد والعدة : وعده كردن و فى الحديث ـ العدة دين(١) الهدة عطية
الشهادة : گواهی دادن و حاضر شدن والشهود الحضور
القتل : كشتن
الاخدود : شكاف در زمين
الوقود : هيزم
القعود : نشستن
الفوز : رستگار شدن و پيروزى يافتن
النقم والنقمة : دشمن داشتن
البطش : سخت گرفتن
الابداء : آغاز كردن
الاعادة : بازگردانيدن
العرش : تخت و خانهٔ چوب پوش و فلک
الارادة : خواستن
الجند : سپاه
وراء : ظهر ـ پس
الفتن : سوختن و آزمودن
اللوح : تخته

سورة الانشقاق(٨٤)

الانشقاق : شكافته شدن
الاذن : گوش دادن و گوش
الالقاء : افگندن
التخلى : خالى شدن
الكدح : كار برنج كردن
الملاقاة: التقاء ـ يكديگر را ديدن ـ واللقاء : ديدار
انقلاب : بازگشتن
السرور والمسرة : شاد كردن
الثبور : هلاک شدن

---

(١) عدة المؤمن دين (الديلمي) ـ

السعير : آتش سوزان
الظن : گمان بردن و بدرستی دانستن
الحور : بازگشتن
الشفق : سرخی که پس از آفتاب فرو شدن پدید آید سوی مغرب وقیل سپیدی یعنی شفق بیاض است بقربی حمره‌ای
الوسق : گرد کردن
الاتساق : فراهم آمدن و فراهم شدن
الرکوب : بر نشستن
طبق : حال و پوشش معروف
الایعاء : باز نهادن و پنهان کردن[۱]
التبشیر : مژده دادن
الالم دردمند شدن

سورة التطفیف[۸۳]

(مطففین)

التطفیف : کم پیمودن و کم سنجیدن
الاکتیال: از بهر خود پیمودن [فاستدن][۲]
الاستیفا : تمام حق بستدن
الکیل : پیمودن
الاخسار : کم کردن
السجن والسجین : زندان
الرقم : نبشتن
الاعتداء: از حد درگذشتن
الاثم : بزه کار شدن
الاساطیر: افسانها
الاول : نخستین
الرین : غلبه کردن
الحجب والحجابة : باز داشتن
البر : نیکوکار و نیک مرد

(۱) فراهم آوردن و نگاه داشتن (فرهنگ انند راج) -
(۲) تاج المصادر -

علیین : جایگاه بلند قیل لوح من زبرجد خضر . . . معلق تحت العرش او قایمة الیمنی أو ساقة
قیل السماء السابعة

السجین : صخرة تحت الارض السابعة

الفجار الکفرة : قیل الظلمة

التقریب : نزدیک گردانیدن

الاریکة : تخت آراسته

العرف والمعرفة والعرفان : شناختن

النضرة : تازه روئی کردن و تازه رو شدن

الرحیق : شراب خالص

الختام : مهر

التنافس : رغبت کردن

المزاج : آمیزش

التسنیم: نام جوی ست در بهشت و ارفع شراب فی الجنة

الشرب : آشامیدن

الاجرام : گناه کردن

الضحک : خندیدن ـ فی الشرع ما یسمع هو دون غیره

فی الحدیث : کثرة الضحک تمیت القلب[1]

التغامز : بچشم اشارت کردن

الفکه والفکاهة : خوش منشی کردن

التثریب : پاداش دادن و پیاپی خواندن

سورة الانفطار(۸۲)

الانفطار : شگافته شدن

الکوکب: ستاره

الانتشار : پراگنده شدن

البحر : دریا

التفجیر : آب روا کردن

التاخیر : پس برداشتن

الغرور : فریفتن

---

(۱) کثرة الضحک تمیت القلب و تورث الفقر (الدیلمی) ـ

التعدیل: راست کردن و برابر کردن

ای : کدام

الصورة : چهره

الترکیب : برهم نهادن

الغیب والغیبه : غائب و فی الشریمة ـ تواری الشی عن الحواس الخمس حیث لا یقع علیه الحس .

سورة التکویر(۸۱)

التکویر : در پیچانیدن

الانکدار : فرو ریختن

التسییر : راندن

العشراء : شترده ماهه آبستن

التعطیل: بی زیور کردن و فی الحدیث . ان الله یبغض الشاب المعطل(۱)

الوحش : چهار پای ـ رمنده از مردم

الحشر : گرد کردن

السجر : پر کردن و تافتن تنور

السعر : آتش افروختن

التحشیر والتسجیر والتسعیر : مبالغه

الجواری : جمع الجاری

الخنس : جمع الخانس

الکنس : جمع الکانس ـ الکنس روفتن ـ الکنوس : در آشیانه شدن آهو و شیران

العسعسه : تاریک

التنفس : دم زدن

الاطاعة والطاعة : فرمان برداری کردن

ثم : آنجا

الجنون : دیوانه شدن

الافق : کرانهٔ آسمان

الضنین : بخیل والظنین : بهت زده

الشیطن : دیو

---

(۱) در کتب معروف احادیث ثبت نیست ـ

الرجیم : رانده و نفرین کرده

الذهاب : رفتن

سوره عبس(۸۰)

العبوس : روی ترش کردن ـ البسور والکلوح مثله

الاعمی : نابینا

لعل : مگر

التعدی : پیش آمدن

التلهی : بازی کردن(۱)

السفر : نبشتن

السفرة : جمع السافر کالکتبه جمع الکاتب

النطفه : آب منی

السبیل : راه

الاماتة : میرانیدن

الاستقبار : گور کردن و فرمان دادن بدفن کسی

القضا : حکم کردن و گذاردن آنچه بر تو واجب باشد

الانبات : رویانیدن

الحب : دانه

العنب : انگور

القضب : اسپت تر

النخل : خرماستان

الحدیقه : بوستان

الاغلب : ستبر گردن الغلب جمع

الفاکهة : میوه

الابّ : گیاه

المتاع : برخورداری و کالا

الانعام : جمع النعم چار پای

الصاخة : قیامت

الابن : پسر

الشأن : کار

---

(۱) بی اعتنا بودن ـ

الاسفار : روشن کردن ـ فی الحدیث . اسفروا بالفجر فانه اعظم للاجر[1]
الاستبشار : شاد شدن
الغبرة : گرد
الرهق : ترسیدن
القترة : گرد سیاه

سوره النازعات(۷۹)

النزع : کشیدن
الغرق : پر کشیدن و غرقه شدن
النشاط : گره کشادن
السبح والسباح : شنا کردن
والسابحات : سوگند بدان فریشگان که بشابند در گذاردن فرمان
السبق : پیشی گرفتن
التدبیر : از پی اندیشه کاری کردن
الرجف : لرزیدن
البصر : چشم و بینائی
الراجفه : نفخهٔ نخستین
التبع : پس روی کردن
الرادفة : نفحهٔ دیگر
الوجف : طپیدن دل
الحافره : اول کار
العظم : استخوان
النخر : پوسیده شدن
اذا : اکنون و آنگاه
الکرة : بازگشتن
کرة مرة تارة : یکبار
الزجر : راندن و باز زدن
الساهره : زمین قیامت
المناداة والنداه : خوالدن

---

(۱) ترمذی ، نسائی ، الدارمی ، احمد بن حنبل ـ

طوی : درختی ست و قیل وادیی است در بهشت
العصیان : بی فرمانی کردن
الادبار : باز پس شدن
الاخذ : گرفتن
النکال : عقوبتی که بدان پند گیرند
العبرة : پند
السمک : آسمان خانه[۱]
الاغطاش: تاریک کردن
الدحو : گستراندن
الارساء : استوار کردن
الطم : غلبه کردن
الطامة : قیامت
التبریز : پیدا آوردن
المقام : جای ایستادن
المأوی: جای باز آمدن
الهوی : آرزو و کام دل
الساعة : یک زمان و قیامت
ایان ومتی : کی
اللبث : درنگ کردن
العشیة : شبانگاه

سورة النباء[۷۸]

التساؤل : از یکدیگر پرسیدن و خواستن
النباء : خبر
الاخلاف: آمد و شد کردن و خلاف کردن
المهاد : آرام گاه
الزوج : زن و شوی و جفت و گونه
النوم : خفتن و خواب
السبات : آسایش

---

(۱) سقف .

فوق : زبر

السراج : چراغ

الوهجان : درخشیدن آتش ـ الوهاج : تابان و گرم

الاعصار : [نزدیک گشتن ابر باریدن]

الثج والثجیج : آب ریختن

النبات : رستن

اللف : درخت انبوه

المیقات : وقت و وعده گاه

الصور : شاخی که اسرافیل علیه السلام در وی در دمد

السراب: کوراب یعنی نمایش آب

مآب : جای بازگشتن

الحقب: هشتاد سال

الذوق: چشیدن

البرد : سرما و خنکی و خواب

الغساق: آب سرد و گنده

الموافقة والوفاق : با یکدیگر موافقت کردن یعنی ساز وار آمدن

الرجاء : امید داشتن و ترسیدن و فی الحدیث : الایمان بین الخوف والرجاء

الاحصاء : دانستن و توانستن و شمردن

الزید و الزیادة : افزون کردن و افزون شدن

الکعوب : نارپستان افزون شدن

الترب : همزاد

الکاس : قدح با شراب

الدهاق : پرو پیاپی

العطا : بخشش

المخاطبة والخطاب : با کسی سخن گفتن

الصواب : درست و راست

سورة المرسلات(۷۷) والمرسلات عرفا

العرف : کار نیکو

العصف والعصوف : سخت جستن باد

لفرق : جدا کردن
لعذر، والمعذرة : حجت پیدا آوردن
النذر والانذار : بیم کردن
الایعاد : وعده کردن
النسف : بر کندن
الطمس : ناپدید کردن ـ الطموس : ناپیدا شدن
التوقیت ـ التاقیت : وقت پیدا کردن
التاجیل : زمان دادن
الاتباع : از پس در آوردن
الاخر : پسین
المهین : سست
القرار : آراسیدن و آرامگاه
المکین : جای استوار
الی : با و تا و سوی
الکفات : فراهم آوردن
الراسی : کوه استوار ـ الراسیات جمع ـ الرواسی جمع الجمع
الشامخ : کوه بلند
الاسقاء والسقی : آب دادن
الفرات : آب خوش
الانطلاق : روان شدن
الظل : سایه
الشعب : شاخ ـ الشعبه : یکی ـ الشعب جمع
الشرر : زبانهٔ آتش
القصر : کوشک
الجمل : شتر نر
الاصفر : زرد
النطق والمنطق : سخن گفتن
الاعتذار : عذر خواستن
الاشتهاء : آرزو کردن
الهنیئ : گواران

التمتع والمتاع : برخورداری گرفتن ـ و زن را متعه دادن
الرکوع : پشت را خم دادن

سورة الدهر (۷۶)

الحین : هنگام
الدهر : روزگار
المشج والمشیج : آب مردوزن بهم آمیخته
الشکر والشکور : سپاس داری کردن و سپاس
الکفران والکفور : ناسپاسی کردن وفی الحدیث : الایمان نصفان نصفه شکر و نصفه صبر[1]
الاعتاد : ساخته کردن
السلسلة : زنجیر
الکافور : معروف و نام چشمه ایست در بهشت
الایفاء : انجام کردن و تمام کردن
النذر : عهد کردن
الاستطارة : پراکنده شدن
الاسیر : برده
القطمیر : نیک ترش و سخت دشوار[2]
الوقایة : نگاه داشتن
التلقیه : نمودن و چیزی پیش کسی آوردن
الحریر : دیبای تنک
الاتکاء : تکیه کردن
الزمهریر : سرمای سخت و باد سخت سرد
الدنو : نزدیک آمدن
التذلیل : رام کردن و فرمان برداری کردن
القطف : بار درخت
الاناء : آوند آب
الفضة : سیم یعنی نقره

---

(۱) الایمان نصفان نصفه فی الشکر و نصف فی الصبر (بخاری) ـ
(۲) قطمیر : پوستک دانهٔ خرما یا نقطهٔ سپید بر پشت دانهٔ خرما که خرما از وی روید (صراح) ـ
قمطریر : روز سخت ـ قمطرار : سخت ناخوش شدن (صراح) ـ

القارورة : شیشه

الزنجبیل : چیزیست خوش بو و خوش مزه

السلسبیل : نام چشمه ای است در بهشت

الولید : کودک خورد (خرد)

التخلید : جاودان کردن

اللؤلؤ : مروارید

النشر : پرا کندن

السندس : دیبای تنک

الاخضر : سبز

الاستبرق : دیبای ستبر

التحلیة : پیرایه بستن و بیاراستن

السوار : دست ورنجن[۱]

البکرة : بامداد

الاصیل : شبانگاه

الطویل : دراز

الوذر والودع : گذاشتن

الشد : سخت بستن

الاسر : پیوند خانها

التبدیل : تبدیل کردن

الادخال : اندر آوردن

الظلم : ستم کردن و ستم و فی الشریعة : وضع الشی فی غیر موضعه
وفی الحدیث : الظلم ظلمات یوم القیمة[۲]
وفی الشعر : الم تعلم بان الظلم عار ـ جزاء الظلم عند الله نار

الاعداد : ساختن و آماده کردن

سورة القیامة(۷۵)

اللوم والملامة : سرزلش کردن

---

(۱) دست برنجن ـ

(۲) الظلم ظلمات یوم القیامة (مسلم و بخاری) ـ

البنان : سر انگشتان
البرق والبروق : درخشیدن و خیره شدن چشم
الخسوف : گرفتن ماه و آفتاب
الوزر : پناه ـ جا
التحریک : جنبانیدن
العجلة : شتافتن
القرآن : خواندن
التبیین والبیان : پیدا کردن
الفاقرة : سختی که مهرهٔ پشت بشکند
البلوغ : رسیدن
الترقوه : چنبر گردن
الرقیة : افسون کردن
الالتفاف : بر پیچیدن
الساق : ساق پای ـ السوق جمع
السوق والمساق : راندن
التمطی : خرامیدن
الترک : ماندن ــ سدی : فروگذاشته
المنی والامناء : منی بیرون آوردن(۲)
المیّت والمیت : مرده

سورة المدثر(۷۴)

الادثر : جامه در سر کشیدن اصله التدثر
التکبیر : خدای را به بزرگی یاد کردن
الهجر والهجران : بریدن
الاستکثار : بسیار خواستن
النقر والنفخ : در دمیدن ـ الناقور : صور
الطمع : چشم داشتن
العنید : ستیزه کار
الارهاق : رسانیدن و دشوار داشتن

---

(۲) منی انداختن (صراح) ـ

الصعود : بر بالا شدن

التفکیر : نیک اندیشه کردن

الاستکبار : بزرگی جستن

السحر : جادوی کردن و جادو

الاثر : روایت کردن و نشان

البشر : آدمی

الاصلاء : در آتش در آوردن

سقر : دوزخ

الابقاء : باقی گذاشتن

اللوح : درخشیدن و شوزانیدن

البشرة : پوست روی مردم

العد والعدد والعده : شمردن و شمار

الاستیقان : بی گمان شدن

الازدیاد : زیادت شدن

الارتیاب : بگمان شدن و بیماری

الاضلال : گمراه کردن

التقدم : پیش شدن

التأخر : پس شدن

الرهن : گرو کردن و گرو

السلک : چیزی در چیزی در آوردن

الخوض : در چیزی رفتن

الشفاعة : خواهش کردن ـ فی الحدیث ، شفاعتی لاهل الکبایر من امتی یوم القیامة[1]

الاعراض : رو گردانیدن

الحمار : معروف

الاستنفار : رمیدن و رمانیدن

القسورة : شیر و صیادان و تیراندازان

المغفرة : آمرزیدن

سورة المزمل(٧٣)

التزمل : گلیم در خویشتن پیچیدن

---

(١) ابی داؤد (سنة) ـ ترمذی (قیامة) ـ ابن ماجه (زهد) ـ مسند احمد بن حنبل ـ

النصف : نیمه
النقص : کم کردن و النقصان ، کم شدن
الترتیل : گشاده خواندن و قیل حفظ مخارج الحروف و رعایة الوقوف
القلیل : اندک . اقل : کمتر
الناشیة : اول ساعت از شب
الوطأ : سپردن(۱) الوطاء الوفاق
اقوم : اصوب
التبتل والتبتیل : از خلق بریدن
لدن : نزد
لدی : نزد من ، لدینا : نزد ما
الغصة : بگلو گرفتن
الکثیب : تودهٔ ریگ
الوبیل : گران
الاشیب : سپید ـ الشیب : جمع
ادنی : کمتر
الثلث : سه یکی
الفضل : افزونی کردن و افزونی
المقاتلة والقتال : کارزار کردن
الاقراض : قرض دادن ـ القرض : وام : قرضاً حسنا

سورة الجن(۷۲)

الایحاء : وحی فرستادن و فرمان دادن و فرستادن و اشارت کردن
النفر : گروه
العجب : شگفت
الجد : بزرگی و پدر پدر
الصاحبة : زن
السفه والسفاهة : نادان و تنگ خرد شدن
الشطط : دروغ و ستم
البعث : فرستادن و برانگیختن

---

(۱) سپردن زیر پا (صراح) ـ

اللمس : بسودن
الملأ : پر کردن
الحراسة : نگاه داشتن
الشهاب : ستارهٔ روشن و پارهٔ آتش
الآن : اکنون
الرصد : جمع الراصد ـ راه بان
الدراية : دانستن
الطريقة : راه
القدة : گروه هم دل
الاعجاز : عاجز کردن
الهرب : گریختن
البخس : کم کردن
الاسلام : مسلمان شدن و مسلمانی و گردن نهادن و سلم بستن
القسوط : ستم کردن
التحری : صواب جستن
الغدق : آب بسیار
الصعد : دشوار
اللبد : گروه
الاجارة : زنهار دادن
الالتحاد : جفسیدن
الرسالة : پیغام
الامد : پایان کار
الاظهار : پیدا کردن و غلبه کردن و در وقت ظهر آمدن
الارتضاء : پسندیدن
الابلاغ : رسانیدن
الاحاطة : گرد در گرفتن و دانستن

سورة نوح عليه السلام(٧١)

القوم : گروه مردم
قبل و قدام : پیش
الاجل : روزگار و زمان

الاستغشاء : جامه در سر کشیدن
الاصرار : دل بر کاری نهادن
الاعلان : آشکارا کردن
الاسرار : پنهان کردن
المدرار : باران از پس یکدیگر
الامداد : زیادت کردن
الوقار : آهستگی
طورا : یکبار
الطباق : بر یکدیگر نهاده
البساط والفج : راه فراخ
الکبّار : سخت
ود وسواع و یعوق و نسر : اسامی بتانست
الخطیئة : گناه بزرگ و فی الحدیث : اکثر خطایا ابن آدم فی لسانه
الاغراق : غرقه کردن
دیّارا : هیچ کس
التبار : هلاک شدن

سورة المعارج(۷۰)

العروج : بآسمان بر شدن
السنة : سال و قحط
الجمیل : نکو
البعید : دور
المهل : مس گداخته
الحمیم : دوست خالص و آب گرم
التبصیر : بینا گردانیدن وفی الحدیث : اذا اراد الله بعبد خیرا بصره بعیوب نفسه
الافتداء : باز خریدن
الفصیلة : خویشان نزدیک
الانجاء : رهالیدن
اللظی : دوزخ

الشواة : پوست
الهلوع والجزوع: ناشکیبا
الدوام : همیشه بودن
الحرمان : بی بهره کردن
الاشفاق : ترسیدن
العدو : از حد گذشتن
العهد : نذر کردن و وصیت کردن
الاهطاع : شتافتن
العزة : گروه هم دل ـ العزون : جمع
اللعب واللهو والعبث : بازی کردن
الجدث القبر . الاجداث القبور
المسارعة والسراع : شتافتن

سورة الحاقة(٦٩)

الحاقة : قیامت
ریح صرصر : باد سخت سرد
العتو : از حد در گذشتن
التسخیر : رام کردن
سبع و سبعة : هفت
ثمان و ثمانیة : هشت ـ وا زعدد دومین تا ده، مذکررابتا گویند و مؤنث را بی تا بخلاف قیاس
الحسوم : پیوسته و شوم
الصریع : افکنده
العجز : تنهٔ درخت و بن هر چیزی
الخوی والخواء : افتادن
الوعی : نگاه داشتن
الوهی : سست شدن
الرجا : کرانه
ها : بگیر تو مرد ـ هاأا هاؤم
الاسلاف : پیش فرستادن و پس گذاشتن
السلطن والسلطانیة : حجت پیدا
الذرع : برش پیمودن ـ الذراع : رش و گز

الغساين : ریم دوزخیان

الابصار : دیدن

الکاهن : فال گو

التنزیل : فرو فرستادن و فرو آوردن

الوتین : رگ جان

الحسرة : پشیمانی

سورة ن(٦٨)

(القلم)

النون : ماهی و دوات

السطر : نبشتن

الخُلْق والخُلُق : خوی و عادت . وفی التفسیر هو عشر خصال فی آیة التوبة وقیل اربع : الالفة والنصیحة والسخاوة والشفقة وفی‌الشریعة : اقتراب الاوامر واجتناب الزواجر اعنی ـ آوردن مأمور و دور بودن محظور . وفی الحدیث : احسنکم ایمانا احسنکم خلقا وانا احسنکم خلقا(١)

الاهتداء : راه راست گرفتن و برآن بودن

الادهنان والمداهنة : آسان گرفتن کار دین را

الحلف : سوگند خوردن

المشی : رفتن

النمیمه : سخن چینی کردن وفی الحدیث : عذاب القبر من ثلثة الغیبة والنمیمة والبول

العتل : درشت خو

الزنیم : حرام زاده

الوسم : داغ کردن

الخرطوم : بینی

الصرم : بریدن

الاصباح : بامداد کردن

الاستثناء : چیزی از چیزی بیرون آوردن و در حرکت انشاء الله گفتن

---

(١) کان رسول الله احسن الناس خلقا (مسلم ، ابی داؤد ، احمد بن حنبل) ، اکمل المومنین ایمانا احسنهم خلقا (ابی داؤد ، احمد بن حنبل) .

الصريم : شب و صبح
التنادی : یکدیگر را آواز دادن
الغدو : در بامداد رفتن
الحرث : کشت کردن و کشت
التخافت[۱] : آهسته (سخن) کردن
الحرد : کینه و قصد
الاقبال : رو بچیزی آوردن
عسی : شاید بود و قیل مگر
الدرس والدراسة : علم خواندن
الیمین : سوگند و دست راست و قوت
الزعیم : پذ رفتار[۲]
الشریک : انباز
الصدق : راست گفتن و وعده راست کردن و راستی وفی الحدیث الصدق ینجی والکذب یهلک[۳]
الکشف : برهنه کردن
الاستطاعة : توانستن
الاستدراج : درجه درجه گرفتن بخشم
الاملاء : مهلت دادن
الحوت : ماهی
الکظم : خشم فرو خوردن
التدارک : دریافتن
العراء : زمین هامون
الذم : نکوهیدن
الاجتباء : برگزیدن
الازلاق : خزانیدن[٤]

سورة الملک[٦٧]

تبارک : بزرگست و پاینده است و بابرکت بسیار است

---

(۱) در اصل تخاوت ـ
(۲) نیز ضامن ـ
(۳) لغزانیدن ـ

التفاوت والتفوت : بر فرو شدن[1]

الخسؤ[2] : دور کردن الخسوء : دور شدن

الحسیر : مانده

التزیین : آراستن

المصباح : چراغ

الرجم : سنگسار کردن

اجرم : جمع راجم

الشهیق : بانگ سهمناک

الفور : بر جوشیدن

التمیّز : از یکدیگر جدا شدن

الخزانة : نگاه داشتن

العقل : دریافتن و خردمند شدن

الاعتراف : مقر آمدن

سحقا : دوری باد

المنکب : کرانهٔ چیزی

المور : بگشتن

الحاصب : باد

القبض : گرفتن

اللجاجة : ستیهیدن

النفرة والنفور : رمیدن

الکب والاکباب : بر روی افکندن

السوی : راست

الانشاء : آفریدن ـ آغاز کردن

الزلفة : نزدیکی

السوءة : غمگین شدن

الادعا : دعوی کردن

التوکل : اعتماد کردن و فی الشریعة هو تفویض الامور الی الله

الغور : مایی (آب) بزمین فرو شدن

المعین : آب روان

---

(۱) دوری میان دو چیز (قاموس) ـ (۲) الخسأ ـ

سورة التحريم(٦٦)

النبی : پیغامبر ـ خبر دهنده ـ اصله نبیٌ : فعیل بمعنی مخبر
لم : چرا
التحریم : حرام گردانیدن
الاحلال : حلال کردن
الفرض : فریضه کردن و اندازه کردن وفی الحدیث . العمرة فریضة کفریضة الحج
ای مقدرة کتقدیر الحج
التحلة : راست کردن سوگند
التنبیه والانباء : آگاهانیدن
التعریف : شناسا گردانیدن
التطلیق والطلاق : رها کردن زن و فی الشریعة : هو رفع القید الثابت شرعا بالنکاح
القنوت : دعا خواندن در نماز و فرمان برداری کردن
السیاحة : در زمین رفتن و روزه داشتن
الثیب : زن شوی دیده
البکر : زن شوی ندیده
الغلظة : درشتی کردن ـ الغلاظ جمع الغلیظ
النصح والنصیحة : نیک خواستن
توبة نصوحا : توبهٔ نصیحت کننده مر نفس را بترک گناهان وفی الحدیث الدین النصیحة(١)
وفی الشریعة التوبة ثلثة وارکانها ثلثة وشرایطها ثلثة و اصل کلها الندم و فی الحدیث : الندم توبة(٢)
التکفیر والکفارة : در گذاشتن گناه
السیئة : بد شدن و بدی
الاخزاء : خوار و رسوا کردن و شرم زده گردانیدن
الاتمام : تمام کردن
المنافقة والنفاق : دو روئی کردن
لوط : نام پیغامبرست علیه السلام
الابنة والبنت : دختر

---

(١) ابی داؤد ـ ترمذی ـ نسائی ـ دارمی ـ احمد بن حنبل ـ
(٢) ابن ماجه ـ احمد بن حنبل ـ

عمران : نام مردی ست
الاحصان والتحصین : نگاه داشتن

سورة الطلاق(۶۵)

الحد : اندازه کردن و اندازه
التعدی : از حد درگذشتن
الفاحشة : کار زشت
الاشهاد : گواه گرفتن
الوعظ والعظة : پند دادن
حسب : بس
العدل : راست کردن و برابر کردن و داد دادن و داد وفی الشریعة وضع الشیٔ فی محلّه
الیأس : نومید شدن
الحیض والمحیض : بی نماز شدن زن با دیدن خون
الحمل : بار برداشتن
الاعظام والتعظیم : بزرگ داشتن
الاسکان : آرامانیدن
الوجد : توانگری
الضر والضرا والمضرة : زیان رسانیدن
التضییق : تنگ کردن
الانفاق : هزینه کردن اعنی صدقه دادن
الارضاع : شیر دادن
الایتمار : فرمان بردن و دستور کردن
التعاسر : با یکدیگر دشواری کردن
التکلیف : چیزی ازکسی درخواستن که او را ازان رنجی باشد
وکاین : چند
القریة : دیه القری جمع
اللب : خرد الالباب جمع - اولوا : جمع ذوو له از لفظ ذی
الظلمة : تاریکی
الاحسان : نیکوئی کردن
الرزق : روزی دادن و روزی

التحرير : بنده آزاد کردن
التماس : یکدیگر را بسودن و مباشرت کردن
الصوم والصيام : روزه داشتن
التتابع : از پس یکدیگر شدن
المحاربة : با کسی جنگ کردن
المحادة : یکدیگر را باز داشتن
الكبت : بر روی افکندن
النجوى : رازگفتن و راز
التناجي : با یکدیگر رازگفتن
التحية : سلام و درود و بادشاهی دادن (؟) و آفرین کردن
الحزن : اندوهگین کردن
التفسح : فراخ نشستن
الفسح : فراخ کردن
النشوز والانشاز : از جای برخاستن و برتر نشستن و ناسازواری کردن
الجلوس : نشستن
الا : بدان و آگاه باش
الاستحواذ : غلبه کردن
الحزب : گروه
العشيرة : الفصيلة

سورة الحديد(٥٧)

الولوج : در آمدن
الايلاج : در آوردن
الاستخلاف : خلیفه کردن
الاقتباس : علم جستن و نور و نار
الالتماس : جستن
التربص : چشم داشتن
الامنية : آرزو
الفدية والفداء : باز خریدن
القسوة والقساوة : سخت دل شدن
الزينة : آرایش

التفاخر والانتخار والفخر : نازیدن
الغیث : باران بانفع والمطر بی نفع
الهیج والهیاج : خشک شدن گیاه
الحطام : گیاه و خشک و شکسته
المسابقة والسباق : پیش دستی کردن
العرض : پهنا
الاسی : اندوهگین شدن
الفرح والمرح : شاد شدن
الاختیال : خرامیدن
القسط : داد
الحدید : آهن
الذریة : فرزندان
التقفیة : چیزی از پس چیزی داشتن
الرأفة : مهربانی
الرهبانیة : ترسکاری
الابتداع : چیزی نو نهادن
المراعاة والرعایة : نگاه داشتن
الکفل والنصیب : بهره

سورة الواقعة(۵۶)

الخفض : فرو داشتن
الرج : جنبانیدن
البس : ریزه کردن
الهباء والغبار : گرد باد
الانبثاث : پراکنده شدن
الثلة : گروه
الوضن : نوار بافتن و بجواهر مرصع کردن
التقابل : با یکدیگر برابر شدن و برابر کردن
الابریق : کوزهٔ آب دست
التصدیع : درد سر دادن و پراکنده کردن

سورة الممتحنه(٦٠)

الود والمودة : الحب والمحبة : دوست داشتن

الثقف : گرفتن

الرحم : خویشی

البراءة : بیزار شدن

البدو : پدید آمدن و بیابان

العداوة والبغضاء والبغض : دشمن داشتن

الانابة : بازگشتن بحق

الاسوة : پس روی

المعاداة : با کسی دشمنی کردن

البر و مبرة : نیکوئی کردن و راست شدن سوگند و نیکوئی

الاقساط : داد دادن

التولی : برگشتن و دوست داشتن و ولی شدن

المظاهرة والظهار : با کسی پیدا شدن و غلبه کردن و تشبیه کردن منکوحه به پشت مادر

الامتحان : آزمودن

الجناح : بزه

النکاح : زن کردن مرد و شوکردن زن وفی الحدیث النکاح من سنتی فمن رغب عن سنتی فلیس منی(۱)

العصمة : نگاه داشتن و رستن

الفوت والفوات : در گذشتن

المعاقبة والعقاب : عقوبت کردن

المبایعة : با کسی بیعت کردن و بیع کردن

السرقة : دزدی کردن

البهتان : دروغ بر بافتن

سورة الحشر(٥٩)

الحصن : جای استوار و حصار

الرعب : ترس

التخریب والخراب : ویران کردن

الاعتبار : پند گرفتن

(۱) ابن ماجه (نکاح) ـ

الجلاء : از خانمان بیرون شدن

المشاقة والشقاق : با کسی خلاف کردن

اللینة واللین : نرم شدن

الاصل : بیخ و نژاد

الافاءة : بازگردالیدن

الخیل : اسبان

الرکاب : شتران دونده

التسلیط : بر گماشتن

الدولة : آنچه بدان دولت گیرند دست بدست

الفقر والافتقار والاقتار : درویش شدن والفقر : درویشی و نیازمندی وفی الحدیث الفقر فخری و به افتخر

التبوء : جای گرفتن

الحاجة : نیاز

الخصاصة : درویشی و بد حالی

الغل والغلول : خیانت کردن

تولیة : ولایت دادن و روی گردالیدن

الدبر : پس

الرهب والرهبة : ترسیدن

الجدار : دیوار

البأس والبأسا : سختی

الغد : فردا

الانساء : فراموش گردانیدن

الاستواء : برابر شدن و تمام شدن و دست یافتن یعنی مستولی شدن

سورة المجادله(٥٨)

المجادله والجدال : با یکدیگر ستیهیدن

الاشتکاء والشکایة والشکوی : گله کردن و نالیدن

التحاور : رو با رو سخن گفتن

الانکار : ناشناختن

الزور : دروغ

العود : بازگشتن

سورة التغابن(٦٤)

الزعم : گمان بردن و دعوی کردن

التغابن : با یکدیگر غبن کردن والغبن : زیان

الحذر : ترسیدن

العفو والصفح : درگذاشتن ازگناه

الشح : بخیلی کردن

المضاعفة : دو چندان کردن

الحلم : بردبار شدن ۔

الحکمة : سخن درست گفتن و کار درست کردن ۔ الحکیم : استوار کارو . . . گفتار

سورة المنافقون(٦٣)

الجنة : سپر

الصد : بگردانیدن ۔ الصدود : بگشتن

الطبع : مهر کردن

الفقه : دانستن و دریافتن و فی الحدیث، لکل شیئ عماد وعماد هذا الدین الفقه(١) الفقاهة: فقیه شدن والفقیه داننده و در یابنده وفی الحدیث: فقیه واحد اشد علی الشیطن من الف عابد(٢)

الاعجاب : بشگفت آوردن

الجسم والجرم والجسد : تن

الخشب : چوب

التسنید : چوب بدیوار بازگذاشتن

الافک : گردانیدن و زبان روا شدن بدروغ و دروغ

اللیّ : پیچانیدن

الفسق والفسوق : از فرمان بیرون آمدن

الخزانة : نگاه داشتن والخزانة والخزینة : گنجینه

لکن : جزکه

المدینة : شهر

العز والعزة : عزیز شدن و سخت آمدن و غلبه کردن و نایافت شدن و فی الحدیث : من اراد عزالدارین فلیطع العزیز

---

(١) الطبرانی ۔

(٢) ترمذی (علم) ۔ ابن ماجه (مقدمه) ۔

الذل والمذلة : خوار شدن

التصدق والاصداق : صدقه دادن

سورة الجمعة(٦٢)

القدوس : پاک

الامی : ناںویسنده

اللحوق : در رسیدن

التحمیل : بار نهادن

الهود والهیادة : جهود شدن و توبه کردن

التمنی : آرزو بردن

الفرار : گریختن

الجمعة : آدینه

البیع : خریدن و فروختن وهو من الاضداد

الکثرة : بسیار شدن

التجارة : بازرگانی کردن

سورة الصف(٦١)

المقت : دشمن داشتن و دشمنایگی

الرص : بنا استوار کردن

الایذاء : بیازردن

الزیغ : بگشتن

الازاغة : بگردالیدن

الافتراء : دروغ بر بافتن

الاطفاء : کشتن آتش و چراغ

الکره والکراهة والکراهیة : دشمن داشتن و دشوار داشتن و دشواری

الدلالة : راه نمودن

الطیب : خوش شدن و خوش بو شدن و پاک شدن

العدن : پیوسته جایی بودن

الحواری : یار

الظهور : پیدا شدن و غالب آمدن

الانزاف : برسیدن و سپری شدن
الاحور : آنکه سیاهی چشم وی نیک سیاه باشد و سپیدی نیک سپید
الاعین : گشاده چشم و حورعین جمع وی کامثال اللؤلؤ المکنون صفت وی ـ الکن : فراپوشیدن
التاثیم : در بزه افکندن
السدر : درخت کنار
الخضد : خار از درخت باز کردن
الطلح : درخت موز
النضد : برهم نهادن
السکب : آب ریزالیدن ـ السکوب : آب ریختن
العروب : زن شوی دوست
السموم : نفس باد
الحمیم : گرم و دود سیاه
الاتراف : در نعمت دنه گرفته گردانیدن(۱)
الحنث : سوگند شکستن و گناه
الزقوم : نام درختی ست و قیل دیوی(۳) است در دوزخ
الاهیم : شتر نیک تشنه ـ الهیم جمع
الظلّ(۲) : روز گار گذاشتن
التفکه : دل خوش کردن و پشیمانی نمودن
الاغرام : تاوان زده کردن
المزن : ابر سپید
الاجاج : آب تلخ
الاقواء : [خالی شدن سرای و به بیابان رسیدن و سپری شدن زاد]
الحلقوم والحنجرة : نای گلو
الروح : آسایش و آسانی و رحمت
الریحان : روزی و سپرغم

سورة الرحمن(۵۵)

الانام : آفریدگان
الکم : گل و غلاف شکوفه
الآلاء : نعمتها

---

(۱) به نعمت پروردن ـ بی راه گردانید او را نعمت (منتهی الارب).
(۲) در متن الظیل ـ (۳) در ختی (در فرهنگنامه ها)

الصلصال : گل خشت

الفخار : سفالینه

الجان : پدر پریان

المارج : زبانهٔ آتش

الالتقاء : فراهم آمدن

البرزخ : باز داشت میان دنیا و آخرت

البغية والبغاء والابتغاء : جستن

المرجان : مروارید خرد

العلم : کوه و نشان

الفنا : نیست شدن

القطرة : پاره و کرانه

الشواظ : زبانهٔ آتش

النحاس : دود

الانتصار : داد ستدن و یاری خواستن

الورد : گل

الدهان : ادیم و جمع الدهنت

الفن : هنر و شاخ

الجنی : بار درخت

القصر : کوتاه کردن و حبس کردن

الطرف : چشم

الطمث : مجامعت کردن

النضخ : الفور ـ نضاختان : فوارتان بالماء

الخيرة : زنی نیک و پارسا

الخيمة : سایه بان

الرفرف : شاد روان

ورة القمر(٥٤)

الاستمرار : روان شدن و استوار شدن و همیشه بودن

الازدجار : آزرده شدن

الجراد : ملخ

الانهمار : دویدن آب

الحبط والحبوط والحبطة : باطل شدن
الغض : چشم فرو خوابانیدن
الندم والندامة : پشیمان شدن و پشیمانی وفى الحديث : الندم توبة
العنت : در کاری افتادن
التحبيب : دوست گردانیدن
التكريه : دشمن گردانیدن
الاقتتال : کارزار کردن
البغى : ستم کردن
الفى : بازگشتن
الاحباب : دوست داشتن
التنابز : بلقب بدخواندن
اللقب : از نام بگردانیدن
التجسس : خبر جستن در شر
الاغتياب : غیبت کردن ـ الحديث ـ لا ينج المومن من عذاب الله حتى يترك اربعاً الكذب
والغيبة والنميمة وظن السوء بالله
الشعب : قبيلة بزرگ
الاحباب : یکدیگر را شناختن
الاعرابى : بیابانی و بدوی

سورة الفتح(٤٨)

السكينة : آرامش
التعزير : قوی گردانیدن
التوقير : حرمت دادن و بزرگ داشتن وفى الحديث : ليس منا من لم يرحم صغيرنا ولم
يوقر كبيرنا(١) اى من لم يعظم
النكث : عهد شکستن
التخليف : پس گذاشتن
البور : هلاک شدن
الاعرج : لنگ

---

(١) ترمذى (بر) ـ ابى داؤد (ادب) ـ احمد بن حنبل ـ

الكف : باز داشتن و باز ایستادن

الاظفار : فیروزی دادن

الهدی : قربانی که در مکه فرستند

العکف والعکوف : روی بچیزی آوردن و مقیم شدن

المعرة : گناه

التزیّل : پراکنده شدن

الحمیة : ننگ

الالزام : لازم کردن

الاستغلاظ : ستبر کردن و درشتی کردن

سورة محمد علیه السلام(٤٧)

البال : حال

الاثخان : بسیار کشتن

التثبیت : بر جا بداشتن

تعساً له : نگونساری باد ویرا

التدمیر : هلاک کردن

الاسن والاسون : از حال بگشتن

العسل : شهد و انگبین

التصفیة : پاک کردن و روشن کردن و صافی کردن

المعی : رودگانی

آنفا : اکنون

البغتة : ناگاه

الشرط : نشان وفی الشریعة : ما یتوقف صحة المشروط علیه

التقلب : گشتن

السورة : پارهٔ از قرآن

الاحکام : استوار کردن

العزم والعزیمة : دل بر کاری نهادن وهو فی الاصل تحقیق القصد

الاصمام : کر کردن

الاعماء : کور کردن

التدبر والتفکر : اندیشیدن

سورة الذاريات(٥١) والذاريات ذروا

الذرو : برباد کردن

الحبک : راههای آسمان

الخرص : دروغ گفتن ـ قتل الخراصون لعن الکذابون

الغمرة : [سختی] (منتهی)

الهجوع : خفتن

الروغ : سوی چیزی شدن

العجل : گوساله

الایجاس : بیم دل گذاشتن

الصرة : بانگ

الصک : گرفتن و چک کردن(١)

العجوز : کند پیر

العقیم : نازاینده

الخطب : کار

التسویم : نشان کردن

الاسراف : گزاف کاری کردن

الرکن : گوشه

الیم : دریا

الرمیم : پوسیده

الصاعقة : آتشی که از ابر جهد و بانگ هلاک کننده

الاید : قوت

الایساع : توانگر گردانیدن

الفرار : گریختن ـ ففروا الی الله یعنی من الجهل الی العلم ومن المعصیة الی الطاعة

الالیعبدون : قیل الا لیعرفون وقیل المقصود من خلق الخلق هو .

سورة ق(٥٠)

قاف : نام کوهیست گرد عالم

المریج : کار سوزنده

البهجة : شاد شدن

الحصد والحصاد : درودن

---

(١) زدن و چک کردن (تاج المصادر) ـ

البسوق : دراز شدن

الرس : چاه

الایکة : بیشه

تبع : نام ملکی است

الوعید : بیم کردن

العی : درمانده

اللبس : پوشیده کردن کار

حبل الورید : رگ جان

التلقی : دیدن

اللفظ : گفتن

السکرة : بیهوشی

الحید : یکسو شدن

القرین : یار

العتید : حاضر

الارابة : بگمان افکندن

الاطغاء : بی فرمانی کردن و از حد گذشتن

الاختصام : خصومت داوری کردن[۱]

الامتلاء : پر شدن

القرن : گروه ، سی اند سال و قیل صد سال

التنقیب : در شهرها گشتن

المحیص : گریختن و جای گریز

اللغوب : مانده شدن

الاستماع : گوش داشتن

التشقق : شکافته شدن

وعید : در عقابی (؟)[۲]

سورة الحجرات[۴۹]

الحجرة : خانهٔ خورد

الصوت : آواز

---

(۱) خصومت کردن و پیکار کردن (صراح) - (۲) وعدهٔ بدر بیم کردن (منتهی الارب)

الدسار : میخ آهنین

لوح : تختهٔ کشتی

الادّکار : یاد آوردن و پند پذیرفتن

النحس : شوم

الانقعار : از بیخ برکنده شدن

الاشر : [تکبر و تبختر کردن]

الارتقاب : چشم داشتن

الاصطبار : صبر تمام کردن

الهشیم : گیاه خشک شده

الاحتظار : حظیره ساختن

السحر : پیش از صبح

التماری : ستیهیدن و بشک شدن

المراوده : از کسی چیزی درخواستن

الضیف : مهمان

التصبیح : بامدادان آمدن

الزبور : نامهٔ نبشته

الهزم والهزیمة : لشکر شکستن

ادهی : اشد

امر : اقوی (؟)(۲)

السحب : بر رو کشیدن

اللمح : نگریستن

الشیعة : گروه یک دل

الاستطاره : نبشتن و پراکنده شدن

سورة النجم(۵۳)

التدلی : سخت شدن(۱)

قاب قوسین : مقدار دو کمان

المماراة والمراء : با یکدیگر ستیزه کردن

لات و عزی و مناة : اسامی بتان

---

(۱) تدلی : نزدیک شدن (شمس اللغات) (۲) تلخ تر (منتخب اللغات)

الضیزی : کم و کژ
الاجتناب : دور شدن
الکبیرة : گناه بزرگ
اللمم : گناه خورد
الجنین : کودک که در شکم مادر بود
الاکداء : بریدن
الاضحاک : خندانیدن
الابکاء : گریانیدن
الاقناء : اصل مال بیرون آوردن
الشعری : ستارهٔ روشن که بعد از جوار ابر آید (غیاث اللغات)
الاهواء : انداختن
التغشیة : پوشانیدن
الازف : نزدیک آمدن
السمود : غافل شدن و سرود گفتن

سورة الطور(۵۲)

الرق : پوست
العمارة : آبادان کردن
السیر : رفتن
اللیت والالات : کم کردن
الشعر : دانستن
ریب المنون : گردش روزگار (سختیهای زمانه ـ منتهی الارب)
الحلم[1] : خواب و خرد
الایقان : بی‌گمان شدن
الکسف : پارهٔ آسمان
السقوط : افتادن
السحاب : ابر
الرکم : برهم نشاندن
الصعق : بی هوش شدن

---

(۱) الحلم : خواب ـ الحلیم : خرد ـ

الارتداد : برگشتن
التسویل : بیاراستن
التوفی : جان برداشتن
الاسخاط : بخشم آوردن
اللحن : خطا کردن در سخن
الوهن : سست شدن
الاحفاء : الحاح کردن
الاستبدال : بدل کردن

سورة الاحقاف(٤٦)

الاستجابة والاجابة : پاسخ کردن
التوصية والايصاء : وصیت کردن
الفصال : از شیر باز کردن
الایزاع : الهام دادن
التقبل : پذیرفتن
التجاوز : درگذاشتن
اف واف : کراهت و پلیدی
الاستغاثة : فریاد خواستن
الامة : گروه
الاذهاب : ببردن
الحقف : تودهٔ ریگ
العارض : [ابر]
الاستقبال : پیش آمدن
الامطار : بارانیدن
التمکین : جای دادن
الحیق : فرود آمدن
الاستهزاء : افسوس داشتن[١]
الحول : گشتن و سال وگرد برگرد
التصریف : مبالغة الصرف : گردانیدن

---

(١) ریشخند و مسخره کردن

القربان : هر چه نزدیکی جویند بدان برحمت

الانصات : خاموش بودن

سورة الشريعة(٤٥)

(الجاثية)

الشريعة : راه راست و روشن

الاجتراح : بدی کردن

الحجة : سخن درست

الجثو : بزانو در آمدن

الاستنساخ : نسخت گرفتن

الاستعتاب : خشنودی خواستن

سورة الدخان(٤٤)

الدخان : دود سیاه

الانتقام : کینه کشیدن

التأدية والاداء : گزاردن

الاعتزال : یکسو شدن

رهواً : یله کردن[1]

الایراث : میراث دادن

الاختیار : برگزیدن

الغلی والغلیان : برجوشیدن

العتل : بجفا کشیدن

الامترا : به گمان شدن

المریة : شک

سورة الزخرف(٤٣)

الاقران : طاقت داشتن

الجزو : پاره

الاصفاء : برگزیدن

النشا : بر بالیدن ـ التنشية : بر بالانیدن

الحلية : زیور

التمسک والاستمساک : چنگ در زدن

---

(١) ول کردن .

الاقتداء : در پی کسی رفتن
الفطر : آفریدن
العقب : پاشنه و فرزندان
الزخرف : زر و آرایش
العشو : رو گردانیدن
تقییض : بر گماشتن
الشرکة والاشتراک : انباز شدن
الاسماع : شنوانیدن
الملأ : گروه بزرگان
الذهب : زر
الاقتران : یار شدن
الاستخفاف : سبک داشتن(۱)
الایساف : بخشم آوردن
السلف : گذشتن
الخلافة : بجای کسی ایستادن
الخلیل : دوست
الحبر والحبور : شاد شدن
الصحفة : کاسه
التفتیر : سست کردن
الابلاس والیأس : نومید شدن
العبد : ننگ داشتن

سورة الشوری(۴۲)

المقلد والمقلاد والمقليد والمفتاح : کلید(۲)
المحاجة : حجت آوردن
الدحوض : باطل شدن
المحو والمحق : نیست کردن
الرکود : ایستادن [آرام گرفتن ـ باز ایستادن]
الایباق : هلاک کردن
الشوری : مشورت کردن

---

(۱) سبک شمردن (منتهی الارب) ـ
(۲) در حاشیه آمده ; وحکایةهات المقالید وا ترکي الوعید رمزامن ابن عباس رض مع البدوی معروفة

التزویج : مرد را زن دادن ،

سورة السجده(۴۱)

(حم سجده)

الکنان : پوشش

الوزع : باز داشتن

الانطاق : سخن گویانیدن

الاستتار : در پرده شدن

الارداء : هلاک (کردن)

الاعتاب : خشنود کردن

النزع : افکندن

السام والسامة : ستوه شدن

الاهتزاز : جنبیدن

الالحاد : یکسو شدن ـ از حق بگشتن

الاعجمی : آنکه عربی نداند

الشفا : شفا دادن

النأی : دور شدن

سورة المؤمن(۴۰)

الطول : الفضل والمن

الهم : قصد کردن

التلاق : یکدیگر را دیدن

الاستحیاء : شرم داشتن و زندگانی خواستن

الداب والعادة : خو

التنادی : از یکدیگر رمیدن

الصرح : کوشک پیدا

السبب : رسن

التفویض : کار بکسی سپردن

الدخور : خوار شدن

القص والقصص : قصه بر خواندن

سورة الزمر(۳۹)

التحویل : گردانیدن وعطا دادن

الغرفة : خانهٔ بالا

الینبوع : چشمه
الاقشعرار : موازتن خاستن
العوج : کژی
التشاکس : با یکدیگر بد خوئی کردن
الاشمئزاز : ارامیدن(۱)
الجنب : پهلو و فرمان
الاشراق : روشن آمدن
الحف والحفوف : گرد بر گرد آمدن

سورة ص(۳۸)

الملة : کیش
الاختلاق : دروغ بر بافتن
الارتقاب : بر بالا شدن
الفواق : روزگار نیک(۲)
القط : نامه
التسور : بر شدن
الاشطاط : بی داد کردن
النعجة : ماده میش
الخرور : بر رو افتادن
الصافنات : اسبان که بر سه پای بایستند
الجواد : اسب نیک دو
التواری : پنهان شدن
الطفوق : ایستادن(۳)
ینبغی : باید که
الرخاء : باد نرم
الغوص : بدریا فرو شدن
التقرین : دو چیز را بهم در بستن
صفاد : بند آهن
الرکض : جنبانیدن

---

(۱) منقبض و گرفته شدن ـ ناخوش داشتن چیزی را (منتهی) ـ
(۲) راحت ـ افاقه ـ
(۳) نزدیک شدن و شروع کردن بچیزی (منتخب) ـ

الضغث : دستهٔ سپرغم
النفاد والنفود : سپری شدن
التکلف : چیزی از خویشتن نمودن که آن نباشد وفی‌الحدیث : انا واتقیاء امتی براء من التکلف

سورة الطباق(۳۷)

(صافات)

والصافات : قسم بملئکة السماء صفوفهم
المرید المارد والعفریت : دیو ستنبه
الواصب : الدایم و قیل شدید
الخطف والسلب : ربودن
الاستفتاء : فتوی خواستن
اللزوب : چفسیده شدن
الاستسخار : افسوس کردن(۱)
الدحور : القذف والطرح و قیل والدحر والدحور ـ الطرد والابعاد [راندن و دور کردن]
التناصر : یکدیگر را یاری دادن
الغول : هلاک کردن
الشوب : آمیختن
الالفاء : یافتن(۲)
الکرب : اندوهگین شدن
الزفیف : پوئیدن
النحت : تراشیدن
التل : بر روی افکندن
الاستبانة : پیدا کردن و پیدا شدن
الغبور : باقی ماندن
الاباق : گریختن
الفلک : کشتی و چرخ
الشحن : پر کردن

---

(۱) تمسخر کردن ـ
(۲) در رسیدن چیزی را و باقی گذاشتن (فرهنگ انند راج) ـ

المساهمة : با کسی قرعه زدن و آسان گرفتن

الالتقام : الابتلاع : فرو بردن

اليقطين : درخت کدو

سورة یس(۳۶)

یس : معناه یا انسان ـ خطاب محمد صلعم

الذقن : زنخ

الاقماح : سر برداشتن و چشم در پیش داشتن

السد : رخنه بستن والسد : رخنه بسته

التطير : فال گرفتن

اقصی : دور تر

الخمود : مردن

العرجون : خوشهٔ خرما

الصريخ : فرياد رسنده

النسلان : دویدن

الرقود : خفتن

الامتياز : جدا شدن

الشعر : سخن باقانيه وفى العرف كلام موزون مقفى معنوى

الجبل : بتشديد و تخفيف بكسرتين و ضمتين : آفريدگان

المسخ : از صورت بگردانیدن

التعمير : زندگانی دادن

النكس والتنكيس : نگو سار کردن

الملكوت : پادشاهی

سورة الملئكة(۳۵)

(فاطر)

الجناح : بال

مواخر : شکافته

القطمير : پوست خرما

الجدة : راه ـ الجدد جمع

الغربيب : سیاه

الدابة : جنبنده ـ انما یخشی الله من عباده العلماء ـ انما للا نحصار یعنی الخشیة مختصة بالعلماء قوله علیه السلام ما عبدالله لولا العلماء(۱)

الاقتصاد : میاله رفتن

سورة السبأ(۳۴)

العزوب : غایب شدن و بی زن بودن

تمزیق : درالیدن(۲)

التأویب : تسبیح کردن

السابغة : زره فراخ و تمام

السرد : زره بافتن

الرواح : شبانگاه رفتن

الاسالة : روان کردن آب

القطر : مس گداخته

التمثال : پیکر وبت

الجفنة : کاسهٔ بزرگ

الجابیة : حوض بزرگ

القدر : دیگ

المنساة : عصا

التبین : پیدا شدن

السبا : نام قبیله

العرم : سیل العرم و سیل تندر

الاکل : بار درخت

الخمط(۳)؟ [ترش و هرگیاه که مزهٔ تلخی گرفته باشد (منتهی)]

الاثل : گز

التفزیع : اندوه بردن

الاستیخار : پس شدن

الاستقدام : پیش شدن خواستن

---

(۱) در معجم و کنوز و جامع مذکور نیست ـ

(۲) پاره کردن ـ

(۳) در متن خالیست ـ

الاستضعاف : ضعیف شمردن

المعشار : ده یک

التناوش : گرفتن

سورة الاحزاب(۳۳)

دعی : پسر خوانده

یثرب : مدینه

التلبث واللبث والمکث : درنگ کردن

التعویق : باز داشتن

السلق : زبان آوری کردن

هلم : بشتاب وبیا وبیاور

الصیصیة : حصار

الاسر : برده گرفتن

التسریح والسراح : رها کردن

الوقور والقرار : در خانه نشستن

التبرج : بیاراستن

الخیرة : اختیار

الوطر : حاجت

الارجاء : تاخیر کردن

العزل : جدا کردن

الاستیناس : انس گرفتن

الادناء : نزدیک کردن

الجلباب : چادر

الارجاف : بس دروغ گفتن

الاغراء : براغالیدن

السداد : راست شدن

سورة الم السجدة(۳۲)

السلالة : گل خاره سرشته

التوکیل : وکیل کردن

التجافی : یکسو شدن

الجرز : زمین بی نبات

سورة لقمن(۳۱)

التصعیر والمصاعرة : روگردانیدن

الاسباغ : تمام کردن

العروة الوثقی : گوشهٔ استوارتر

الاضطرار : بیچاره گردانیدن

سورة الروم(۳۰)

البضع : کم از ده

الروم : جمع رومی

الفطرة والصبغة : دین . فطرة الله الزموا دین الله .

الودق والوابل والصیب : باران

الخلال : میانهٔ چیزی

سورة العنکبوت(۲۹)

الوثن والصنم : بت

العثو : فساد کردن

الجثوم : خفتن مرغ [سینه بر زمین نهادن مرغ و مردم - غیاث اللغات که از چانجنبد - منتهی الارب]

الاستبصار : بینادل شدن

الحیوان : جانور

سورة القصص(۲۸)

الالتقاط : برچیدن

الربط : بستن

الوکز : مشت زدن

امس : دی

الاستصراخ : فریاد خواستن

التوجه : رو بچیزی نهادن

الورود : آمدن

الذود : راندن

الاستیجار : بمزد گرفتن

الانکاح : مرد را زن و زن را شوهر دادن

الاتیان : آمدن

الاصطلاء : گرم شدن

الشاطی : کرانهٔ رود

التعقیب : برگشتن

الضم : فراهم آوردن

العضد : بازو

التطاول : دراز شدن

الدرء : دفع کردن

الجبایة : گرد کردن

الاکنان : در دل پنهان داشتن

الضیاء : روشنی

سرمداً : ابداً ـ دائما ـ پیوسته

العصبة والشرذمة والجبّل والثبة والرهط والفرقة : گروه

سورة النمل[۲۷]

التبسم : دندان سپید کردن بخنده

الفقد والتفقد : گم شده جستن

الخبء : پنهان کردن

التنکیر : ناشناسا گردانیدن

اهکذا : اینچنین

اللجة : دریای ژرف

التمرید : هموار گردانیدن

الردف : از پس در آمدن

الجمود : افسردن وفی الحدیث ـ جمود العین من قساوة القلب[۱]

---

(۱) در کتب معروف احادیث ثبت نیست ـ

سورة الشعراء(٢٦)

البخع : هلاک کردن

الاحداث : نو کردن و حدث کردن

التعبید : بنده کردن

الثعبان : مار بزرگ

التلقف : بگلو گرفتن

التصلیب : بردار کردن

التقطیع : پاره پاره کردن

الترائی : یکدیگر را دیدن

الطود : کوه بزرگ

الکبکبة : نگوسار کردن

الارذل : فرومایه تر

الطرد : راندن

القسطاس : ترازو

الهیم : شیفته شدن بعشق

سورة الفرقان(٢٥)

الفرقان : جدا کننده میان حق و باطل

الاکتتاب : نبشتن

التغیظ : از خشم بجوشیدن

الحجر : حرام کردن

القیلولة : نیم روز خفتن

العض : گزیدن

الخذلان : خوار فرو گذاشتن

النسب : خویشی

الصهر : خسر

القتر والقتور والاقتار والتقتیر : نفقه تنگ کردن

العبؤ : باک داشتن

سورة النور(٢٤)

الجلد : تازیانه زدن

الشیوع : آشکارا شدن

الایتلاء : سوگند خوردن

الایم : بی جفت

الاستعفاف : از حرام باز بودن

التحصن : خود را از حرام نگاه داشتن

المشکاة : طاق

الزجاجة : آبگینه

الدری والدُری : ستارهٔ نیک روشن

الاضائة : روشن کردن و روشن شدن

السنا : روشنائی

قاعاصفصفا : زمین هامون ـ القیعه جمع

الظمأ : تشنه شدن

الظمآن : تشنه

الازجاء : راندن

الرکام : ابر برهم نشسته

البرد :ژاله

الحیف : جور کردن

القاعدة : زنی از زه بشده

التسلل : در پس پنهان شدن

الملاوذه واللواذ : در پس یکدیگر پنهان شدن

سورة المؤمنون(٢٣)

الفردوس : بوستانی که جمیع انواع نعم در وی باشد

الکسوة : پوشانیدن

التنور : آنچ درو خبز خبز کنند

هیهات : دوری

تتری : پس یکدیگر

الربوة : بلندی

الوجل : ترسیدن

الخوار : زاری کردن

النکوص : برگشتن

النکوب : از راه برگشتن

الاستکانة : فروتنی کردن

اللفح : سوختن

سورة الحج[۲۲]

الذهول والاذهال : مشغول کردن

الهمود : آرامیدن

العطف : [گردن پیچیدن یا متکبرانه اعراض کردن (منتهی)]

الحرف : گوشه

الصابی : جنسی از نصاری و قبل از دینی بدینی شونده

المجوسی : مغ

المقمعه : کافر کوب

الحج : قصد کردن و حج گزاردن و فی الحدیث : افضل الحج العج والثج العج رفع الصوت (صب الدعاء القرابة ؟) من مات فی حج او عمرة لم یعرض ولم یحاسب ویدخل الجنة بغیر حساب[۱]

الراجل : پیاده

الاضمور : باریک میان شدن

العمیق : ژرف

التفث : آنچ بر محرم واجب آید بعد قضای مناسک

الاخبات : فروتنی کردن

القناعة : خرسند شدن و خرسندی ـ وفی الحدیث : القناعة کنز لا یفنی[۲]

الاعترار : حال عرضه کردن[۳]

الهدم والتهدیم : خراب کردن

الصومعة : عبادت گاه

البیعة : کلیسیای ترسایان

الصلوة : کنشت جهودان

البئر والجب : چاه

التشیید : گچ کردن و بر افراشتن

النسخ : حکم بگردانیدن

حق جهاده : سزای کار زار

---

(۱) ابن ماجه (مناسک) ـ (۲) الطبرانی ـ

(۳) معتر : محتاج که از کسی چیزی نخواهد (صراح) ـ

سورة الانبياء علیهم السلام(۲۱)

الاحساس : دیدن و دانستن و یافتن

الدمغ : باطل کردن

الزهوق : باطل شدن

الاستحسار : مانده شدن

الرتق : بستن

الفتق : گشادن

البهت : حیران کردن

البهتان : دروغ بر بافتن

الکلاء : نگاه داشتن

الجذاذ : پاره پاره

النافلة : طاعت زیادت و پسر پسر

التفهیم : دریابانیدن

الشخوص : از جا بجا شدن آتش(۱)

السجل : نامهٔ حکم

سورة طه(۲۰)

طه : ای ماه شب چهارده، خطاب محمد علیه السلام

الثری : خاک نمدار

استوی : استولی

الخلع : کشیدن

الهش : برگ از درخت فرود آوردن

الحل : گشادن

الونی : سست شدن

الفرط : شتافتن و غالب شدن

السحت والاسحات : هلاک کردن

التخییل : بگمان افکندن

الجذع : تنهٔ درخت

المن : ترانگبین

---

(۱) شخص بصره : وا کرد چشم را و واداشت و برهم نزد آنرا و بلند کرد نگاه را (منتهی‌الارب) -

السلوی : ولج (؟) [مرغی است شبیه تیهو ، بلدرچین]

الخوار : بانگ بقر

اللحیة : ریش

الازرق : سبز چشم

الهمس : موج پای و نفس مردم

الهضم : حق کسی کم کردن و شکستن بی جدائی والقضم مثله

الضنک : تنگی

العری : برهنه شدن

البلی : کهنه شدن

الزهرة : شکوفه

العورة والسوأة والفرج : شرم گاه

سورة مریم رضی الله عنها(۱۹)

الاشتعال : پیدا شدن سپیدی در موی و افروخته شدن آتش

الحنان : شتربانی کردن و مهربان شدن

الاجائة : آوردن

المخاض : ذود (؟) درد زه حاستن

النسی رکوه : حیض(۱)

السری : جوی خورد

التساقط والمساقطة : بیفتادن میوه از درخت

الاشارة : اشارت کردن

الحتم : واجب شدن

الاز : [بر انگیختن]

الوفد : سواران جمع وافد(۲) کالرکب جمع راکب

الهد : شکستن

الالد : سخت خصومت ـ اللد جمع

(۱) النسی : آنچه ماند بفراموشی یا اندازندش در منزلی که کوچ باشد از وی (صراح) ـ

(۲) الوفد : بعنوان سهمان/نماینده رفتن ـ برسولی رفتن ـ

سورة الكهف(١٨)

الصعيد : خاک روی زمین

الكهف والغار : شکاف در کوه

التهيه : ساختن

الكلب : سگ

القرض : بگردیدن از چیزی

الاعثار : دیده‌ور شدن

السرادق : سرای پرده

الشی : بریان کردن

كلا وكلتا : هر دو معربند با مضمر وفی الحديث (من اراد الدنيا فليتجر ومن اراد الآخرة فليتزهد ومن اراد كليهما فليتعلم)(١)

البيد والبيدودة : هلاک شدن

المغادرة : گذاشتن

الانقضاض : بیفتادن

المداد : آنچه بدان نویسند

سورة الاسراء(١٧)

(بنی اسرائیل)

سبحان الذی اسری بعبده ليلاً : پاک ست آن خدای که برد بندهٔ خود را در یک شب و تقديره سبحوا سبحانه

الجوس : برای غارت گشتن

الحصير : بوريا و زندان

الحظر : باز داشتن

التبذير : مال اسراف کردن

الاملاق : درویشی

الرفات : پوسیده

الانغاض : سر جنبانیدن

الاحتناک : [لویشه کردن ستور را]

الاجلاب : لشکر کشیدن

---

(١) در کتب معروف احادیث ثبت نیست.

الركون : گشتن واصله الميل

الدلوک : گشتن آفتاب وقت زوال

الاستفزاز : سبک گرداليدن [ترس کسي را]

التهجد : شب (بيدار بودن)

سورة النحل(۱۶)

الدف : بچهٔ شتر

الاراحة : چراليدن

البغل : استر

الحرص : حريص شدن يعني نيک راغب و جويان شدن

التفيو : بگشتن سايه

الفرث : سرگين شکنبه

السکر : نوعي از شراب

النحل : زنبوران انگبين

الحفد : شتافتن در خدمت

الکلول : گران شدن الکل کذا کند از زبان (منتهی)

الجو : (ميان) آسمان و زمين

الظعن : از جای بجا شدن و کوچ کردن

الصوف : پشم - صوفی : پشم پوش

الوبر : پشم شتر

الدرع والقميص : پيراهن

الغزل : ريسمان تافتن

الدخل : خيانت

الزلة : لغزيدن

الثمن : بها

الرغد : فراخی عيش و نعمت

السبت : خفتن و شنبه کردن و شنبه

سورة الحجر(۱۵)

التسکير : چشم بندی کردن

اللواقح : بادها که درخت را باردار کند

الالتفات : چپ و راست نگريستن

الفضيحة : خوار و رسوا کردن

القطع : پاره

العمه : حیران شدن و سرگردان شدن

التوسم : بفراست شناختن یعنی بنشان دریافتن

الاقتسام : قسمت کردن

سورة ابراهیم علیه السلام(۱۴)

السوم : رنجانیدن

الرماد : خاکستر

الاصراخ : فریاد رسیدن

الاجتثاث : از بن و بیخ بر کندن

المخالة والخلال : با یکدیگر دوستی داشتن

الاقناع : سر و چشم برابر چیزی داشتن(۱)

الهوی والهوی : آرزو مند شدن و افتادن دیوار

القطران والقطر : داروی سیه و مس گداخته

سورة الرعد(۱۳)

الصنو : درخت خرما [شاخ درخت که باشاخ دیگر از یک تنه برآمده باشد غیاث اللغات]

المثلت : عقوبتی که بدان پند گیرند

المحال : عقوبت

الغیض : کم شدن آب

السروب : بیرون شدن(۲)

الزبد : کف آب و مسکه

الجفاء : رودبار

سورة یوسف علیه السلام(۱۲)

الرتع : چرا کردن

السیارة والعیب (؟) : کاروان

الذئب : گرگ

الادلاء : دلو فروگذاشتن

البضاعة : مال که بتجارت گیرند

---

(۱) برداشتن سر را یا بجانبی التفات نکردن و نگاه را مقابل داشتن (فرهنگ راج) اند.

(۲) سارب : بریک جانب رونده.

الزهد : بی رغبت و ناخواهان شدن

التغلیق : مبالغه الغلق : در هابستن

هیت لک : بیا بدانچه می خوانم ترا

الشغف : شیفته شدن و دوستی بدل رسیدن

حاشا لله و معاذ الله و حقیقته للتنزیه

الاستعصام : باز بودن از ناشایست

العصر : شیره کردن انگور

العبارة : جواب گزاردن(۱)

الاعجف : لاغر

الحصحصة : پدید آمدن حق

الاستخلاص : گزیدن و خالص کردن

التجهیز : جهاز ساختن ـ الجهاز ـ ساز مسافر و عروس و میت

الصاع : پیمانهٔ چهار منی

البعیر : شتر

البدء : آغاز کردن و بادیه

التحسس : خبر جستن در خیر

التثریب : سرزنش کردن

التفنید : نکوهیدن و بکذب و جهل نسبت کردن

سورة هود علیه السلام(۱۱)

الاستیداع : ودیعت نهادن

الازدراء : بچشم خواری نگریستن

البلع : فرو بردن

الاقلاع : باز ایستانیدن

الجودی : کوهیست در موصل

الاستعمار : زندگانی دادن و آبادان کردن خواستن

الحنذ : گوساله بریان کردن

التأوه بنالیدن

---

(۱) بیان و تفسیر کردن سخن و تعبیر کردن خواب (صراح) ـ

التوفیق : سازوار گردالیدن و توت دادن

الزلفة : پاره از شب

سورة یونس علیه السلام(۱۰)

الحسنی الجنة والزیادة اللقاء وفی الخبر : سئل رسول الله صلی الله علیه وسلم عن هذه الآیة فقال الحسنی الجنة والزیادة هو اللقاء وفی روایة والزیادة النظر الی وجه الله الکریم(۱)

البیات : عذاب شب

سورة التوبة(۹)

الانسلاخ : بر کنده شدن

الرصد والرصود : چشم داشتن

الال : عهد و قرابت

الذمة : بیزاری و زلهاری

الولیجة : دوست خالص

حنین : نام وادی میان مکه و مدینه

الجزیة : گزید

المسیح : عیسی علیه السلام

المضاهاة : مانند کردن بچیزی

الحبر : دانشمند

الراهب : زاهد ترسایان

الکنز : گنج نهادن و گنج

الکی : داغ کردن

النسأ : تاخیر کردن

التثاقل : گران شدن

التثبط : در لگ کردن

الایضاع : شتابانیدن

الجموح : سر باز کشیدن

التعذیر : عذر دروغ آوردن

اجدر و اولی و احق : سزاوار تر

---

(۱) در کتب معروف احادیث ثبت نیست .

التأسیس : بنیاد نهادن

الشفا : کرانهٔ رود

الجرف : آب رود [جائیکه آب درو جمع شود ـ غیاث اللغات]

التفقه : فقه آموختن وهو مشتق منه والفقه فی اللغة الفهم(۱) یا شعیب ما نفقه ای مالفهم وفی الشریعة علم المشروع من المأمور والممنوع ومعرفة النصوص... الاصول بالفروع والعمل به بالخشوع والخضوع وفی قوله تعالی لیتفقهوا فی الدین ولینذروا الانذار هو الدعوة الی العلم والعمل جمیعا وفی قوله علیه السلام فقیه عالم خیر من عشرین الف عابد . . . (۲)

سورة الانفال(۸)

النفل : غنیمت

النعاس : غنودن

الابلا ـ اعطا : دادن

المکاء : شبیلک زدن

التصدیة : دست برهم زدن

العدوة : کرانهٔ رود

الفشل : بد دلی کردن

التشرید : رمانیدن

الجنوح : میل کردن

سورة الاعراف(۷)

المواراة : پوشیدن

الریش : پر و جامه

السم : سوراخ

الاعراف : پاره ایست میان بهشت و دوزخ

الحثیث : شتاب

الاقلال : الدک کردن

---

(۱) جای خالی ـ

(۲) الفقیه اشد علی الشیطان من الف عابد ـ ترمذی (علم) ، ابن ماجه (مقدمه) ـ

النکد : اندک خیر شدن

القمل : ملخ پیاده

الضفدع : غوک

التجلی : پیدا کردن و روشن کردن وفی التفسیر ـ خلق الحیوة والرویة والفهم

الافاقة : بهوش باز آمدن

الاشمات : شادمانه (شادکامه) کردن دشمن

الاصر : گرانی و عهد

القرد : کپی یعنی حمدونه

الحرط : فرو نهادن

الشرع : پدید کردن

الشروع : در کاری در آمدن

النتق : بر کندن

الاخلاد : میل کردن و جاودان کردن

اللهث : زبان بیرون افکندن کاب

الحفی : مهربان

الطیف : نموده شدن خیال و وسوسه

سورة الانعام(۶)

القرطاس : کاغذ

الابلاس : بخذلان گذاشتن

النفق : سمج

السلم : نردبان چوبین

الطیران : پریدن

الاستهواء : سرگشته شدن

الجنان : در آمدن شب

الافول : فرو شدن ماه و ستاره

البزوغ : بر آمدن

التوجیه : روی بچیزی آوردن

التراکب : برهم نشستن

القنوان : خوشهٔ خرما

النواة : دانهٔ خرما ـ النوی جمع

الینع : رسیدن

التصعد والصعود : بر بالا شدن

الحمولة : شتران بار کش

الفرش : شتران خورد

الضان : میش

المعز : بز

الاشتمال(۱) : جامه بخویشتن در کشیدن

الظفر : ناخن کل ذی ظفر ای کل ذی حافر من الدواب وکل ذی مخلب من الطیر

الشحم : پیه

الحاویه : چرب روده ـ الحوایا جمع

سورة المائدة(٥)

الصید والاصطیاد : شکار کردن

القلادة : گردن بند

التعاون والعون والاعانة : هم پشت شدن اعنی یکدیگر را یاری دادن وفی الحدیث ـ والله فی عون العبد مادام العبد فی عون اخیه وایضاً : المؤمنون کالبنیان یشد بعضهم بعضا(۲)

الانخناق : خفه شدن

الوقذ : بچوب کشتن

النطح : بسرون کشتن

التردی : ازکوه بیفتادن

السبع : دده و قیل درنده

التذکیة : ذبح کردن

النصب : آنچه بنا کنند برای پرستش

الزلم والزلم : تیر تمار و قیل هوالشطرنج

الاستقسام : بخش کردن خواستن

(۱) در متن اصلی : الاستهال ـ

(۲) حدیث دوم در بخاری (مظالم ـ صلاة ـ ادب) ـ احمد بن حنبل ـ

التجانف : میل کردن

التکلیب : سگ داری کردن

المسافحه والسفاح : زنا کردن وفی الحدیث ـ کل نکاح لم یحضره اربعة فهو سفاح[1]

التیمم : قصد کردن

المواثقة والوثاق : باکسی استواری گرفتن

النقیب : سالار یعنی مهتر بر چند کس

الموافقة : یار گشتن

الغراب : زاغ

البحث : جاویدن و پآن جستن

التحکیم : حاکم گردانیدن

التحریف : بگردانیدن

التیه : حیران شدن و تکبر کردن و فی الحدیث : ته علی التیاه حتی ینسی تیهه[2]

الربی والربانی : مرد عالم و خدای شناس ـ حق شناختن

الانف : بینی

السن : دندان

القاصة والقصاص : کسی را از برای دیگری کشتن

المنهاج : راه روشن

الغلو : از حد در گذشتن

القسیس : دانشمند ترسایان

الدمع : آب چشم و چشمه روان شدن

المیسر : قمار بازی

الرمح : نیزه الرماح جمع

البحیرة والسائبة والحامی : آن شتران که گوششان می شکافتند و آزاد می کردند

الکهل : دو موی یعنی سی و چهله تا پنجاه یک

الابراء : بیزار کردن

المایدة : خوان آراسته

العید : (جشن)[3] مسلمانان وهو السرور العاید سمی به لعوده مرة بعد اخری

---

(۱) از احادیث بشمار نمی رود ـ

(۲) در کتاب های معروف حدیث دیده نشده است ـ

(۳) در متن جیش ـ

سورة النساء الکبری(٤)

الحوب : گناه وفی الحدیث : الربوا سبعون حوباً—حوباً ای ذنبا کبیراً(١)

النحل والنحلة ـ عطا دادن

هنیئا مریئاً : گوارنده باد وقیل الهنیٔ ما یحمد عاقبته والمریئ ما یلذ الاکل

الکبر : بزرگ شدن

الدین : وام

الکلالة : وارث جز پدر و پسر

العضلان : باز داشتن

المعاشرة : با کسی خوش زندگانی کردن

القنطار : پوست گاو بزرگ [پر از طلا و نقره ـ یک صد رطل زر سرو سیم]

الحلیلة : زن . الربیبة : دختر زن ـ الحلایل والربائب جمع

الحجر : کنار

العبر والعبور : گذشتن

الرعونة : نادان و تنگ خرد شدن ـ الرعنا منها ومن الرعانة

النضج : پخته و بریان شدن

الشجر : اختلاف افتادن

التبطیة : در نگی کردن

المراغمه : از کسی بریدن [رفتن جای و گریز جای و قلعه] (منتهی)

ثبات(٢) : پاره پاره [گروه گروه]

النقیر : چاهک پشت خسته خرما

المعلقة : زنی نه باشو نه بی شو

الاستنباط : بیرون آوردن

الارکاس : نگونسار کردن

الحصر : در ماندن و تنگ دل شدن و شمردن

[الرد](٣) : گردانیدن

الرسوخ : استوار شدن

الاستنکاف : ننگ داشتن

---

(١) ابن ماجه (تجارات) ـ

(٢) و (٣) حاشیٔ حالی ـ

سورة آل عمران(۳)

القنطرة : زیر یکدیگر نهادن(۱)

الرمز : اشارت کردن

الحصور : مردی که بزنان رغبت نکند

الادخار : ذخیره نهادن

الابتهال : زاری کردن

البکة : مکه و قیل اندرون مکه و قیل زمین کعبه

الابیضاض : سپید شدن

الانملة : سر انگشت

الکظم : خشم فرو خوردن

القرح الجرح : والقرح الجرح والجراحة : خستگی

المداولة : روزگار گردانیدن

التمحیص : پاک کردن

الادالة : دولت دادن

الحس : بکشتن

الازلال : لغزانیدن

غزی : جمع غازی کالسجد جمع ساجد

التطویق : طوق در گردن کسی کردن

الفظ : درشت خو

الغلول : خیانت کردن

الزحزحة : دور کردن

سورة البقرة(۲)

ای السورة التی تذکر فیها البقرة

الم و باقی حروف هجا که در اول سورتهاست تاویل وی بر دوگونه است یکی عام و یکی خاص ـ آنکه عام ست در وی اقاویل بسیار است ـ دو از وی مشهور تر است ـ یکی آنکه حق تعالی را در هر کتابی سری ست و سر او در قرآن حرف هجا است ـ دوم آنکه از متشابه است و تاویل ـ ـ ـ(۲) فی الحدیث ـ انزل القرآن علی عشرة ـ بشیراً ونذیراً وناسخاً ومنسوخاً ومحکما ومتشابها وعظة ومثلا وحلالا وحراما ـ فمن ضیع واحدة

---

(۱) مالک مال بقنطار شدن ـ (۲) عبارت در متن محو شده ـ

(۳) انزل القرآن علی عشرة احرف بشیرا ـ ـ ـ حراماً ـ سنن سعید بن منصور (جامع الصغیر)

سنهن فقد ضيعهن كلهن(۳) واما تفسير خاص انا الله اعلم است منم آن خدائی که می دانم و این قول امیر المؤمنین ابوبکر صدیق است رضی الله عنه و ارضاه ـ در کلمه اشارت بحرفی والاشارة تحقیق القاعدة ـ

الربح : سود کردن

البعوضة : پشه

فما فوقها ای فما دونها فی الصغر

السفک : خون ریختن

القثاء : خیار

العدس : نسک

الفوم : گندم و سیر

الثوم : سیر

البصل : پیاز

الفارض : پیرگاو

العوان : میانه نه پیر و نه جوان

الفاقع : خوش رنگ

الشیة : نشان

الادارؤ : با یکدیگر خصومت کردن ـ اصله التدارؤ

هاروت و ماروت : دو فریشته اند نگوسار آویخته در چاه بابل . بابل نام زمینی است در عراق و قیل کوهیست

الشطر : پاره و سوی

الوجهة : قبله

التولیة : روی بچیزی آوردن

الصفا والمروة : جبلان فی مکه

الاعتمار : عمره آوردن

النعق : بانگ بر گوسپند زدن

الوصیة : اندرز

الرفث : جماع

الهلال : ماه ـ الاهلة جمع

التزود : توشه برداشتن ـ الزاد : توشه

السلم : الاسلام

الاعنات : در کاری دشوار انداختن

الایلاء : سوگند خوردن و فی الشریعة : سوگند خوردن که با زن مجامعت نکند چهار ماه یا زیادت

القرء : بی نمازی زن و پاکی

التعریض : سخن پوشیده گفتن و عرضه کردن

الخطبة : زن خواستن

الاغتراف والغرف : آب بدست برداشتن

السنة : غنودن و خواب سبک و قیل السنة ثقل فی الرأس والنعاس فی العین والنوم فی القلب

الاکراه : بستم بر کاری بداشتن

الانفصام : بریده شدن بی جدائی

التسنه : از حال بگشتن

الصور : پاره پاره کردن

الصفوان : سنگ نشین(۱)

الصلد : سنگی که برو خاک نباشد

الطل : باران نرم و خورد قطره

الاعصار : گرد باد

الوابل : باران بزرگ قطره

الاحتراق : سوختن

الاغماض : چشم فرو خوابانیدن

الالحاف : الحاح کردن در سوال والالحاح اللجاج وفی الحدیث : ان الله یحب الملحف فی الدعاء(۲)

التعفف : پرهیزگاری نمودن

التخبط : تباه شدن(۳)

المس : دیوانگی

النظرة و الانظار : مهلت دادن

المیسره : فراخ دستی

الدین : بوام فروختن ـ التداین : با یکدیگر بیع کردن

الغفران : المغفره ـ غفرانک : بیامرز اصله الستر ، ذنب مغفور ای ستره الله تعالی حتی لا تبقی علیه وحشة ذنبه والله سبحنه وتعالی ستار یحب الستر وقال رسول الله صلی الله علیه وسلم

---

(۱) سخت سخت و تابان (منتهی الارب) ـ

(۲) ان الله یحب اللحف فی الدعاء (ابن عدی) ـ

(۳) بدیوانگی داشت ـ

من ستر على اخيه المسلم ستره الله تعالى فى الدنيا والآخرة[1] ـ الغافر : آمرزنده ـ الغفار والغفور : آمرزندۀ گناهان بندگان ـ غفرانک ربنا واليک المصير ـ نعم المولى ونعم النصير والحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على رسوله محمد خاتم النبيين وعلى آله واصحابه وعلى ازواجه و اولاده الطيبين الطاهرين و على التابعين لهم باحسان الى يوم الدين ـ

حصل الفراغ من تاليف خلاصة جواهر القرآن بتوفيق الرحمن فى بلدة ملتان صانها الله عن آفات الزمان بعون ربى الكريم المفضل ـ فرغت فى وسط ربيع الاول فى العشر والثمان والسبعماية هجرة الصدر الرسول الافضل ـ ووقع الفراغ من تنميقه لمؤلفه بعون الله ولطيف لطفه فى اواسط رمضان فى رباط السلطان صلاح الدين يوسف بن ايوب[2] رحمه الله المعروف بخانقاه سعيد السعداء[3] فى القاهرة المحروسه مملكة المصريه ـ

سنة اربع و ثلثين وسبع ماية ـ

---

(۱) من ستر مسلما ستره الله يوم القيامة (بخارى ـ ابن ماجه ـ احمد بن حنبل) ـ

(۲) صلاح الدين يوسف اول بن نجم الدين ايوب (۵۳۲-۵۸۹هـ) ـ

(۳) القاهرة ـ فواد فرج ـ مصر ـ ۱۹۴۶، ج ۱، ص ۴۴۷-۴۴۸ ـ

BIBLIOGRAPHY

1. Persian literature—A bio-bibliographical survey—C.A. Storey, London. 1970—Vol. I.

2. Geschichte der Arabischen Literature, Carl Brocklemann, 2 Band, Berlin, 1902.

3. Berlin, Koniglichen bibliothek zu Verzeichnise Arabischen Handschriften. Ahlwardt - W. Berlin, 1888—1897.

فرهنگ نویسی فارسی در هند و پاکستان ـ دکتر شهر یار نقوی ـ تهران ـ ۱۳٤۱هش

المعجم المفهرس لالفاظ الحدیث النبوی ـ ای ـ و نسنک ـ لیدن ـ ۱۹۵۵

کنوز الحقایق فی حدیث خیر الخلایق ـ عبدالرؤف المناوی ـ ۱۳۳۰ھ

جامع الصغیر من حدیث البشیر والنذیر ـ جلال الدین سیوطی ـ قاهره ـ ۱۳۵۱ھ

کشف الظنون عن اسامی الکتب والفنون ـ خلیفه مصطفی آفندی ـ بغداد ـ ۱۹٤۵

تاج المصادر ـ بیهقی ـ ۱۹۰۲م

منتخب اللغات ـ عبدالرشید ـ لکهنؤ ـ ۱۸۷۷م

منتهی الارب فی لغات العرب ـ عبدالرحیم صفی پوری ـ لاهور ـ ۱۸۷۱م

الصراح من الصحاح ـ جمال القرشی ـ قاهره ـ ۱۲۳۵ھ

فرهنگ آنند راج ـ محمد پادشاه ـ تهران ـ ۱۳۲٦

شمس اللغات ـ جوزف بریتو جیز ـ بمبئی ـ ۱۳۰۹ھ

غیاث اللغات ـ غیاث الدین ـ بمبئی ـ ۱۸۸۰م

القاهره ـ فواد فرج ـ مصر ـ ۱۹٤٦ ـ ج ۱ ـ ص٤٤۷-٤٤۸

4. Die Handschriften-Verzeichnisse Der Koniglichen Bibliothek zu Berlin Vierter Band Verzlichnias Der Perischen Handschriften. Wilhem Pertsch, Berlin, 1888.

The book hereby presented with an introduction and necessary annotations is the 'Khulasatul Jawahiril Qur'ān fi Ma'āni lughatil Furqān. It is a glossary of the Holy Qur'ān in Persian. The compiler introduces himself as Abu Bakr bin Abil Hasan Alhāfiz As-Sūfi, Albakri Al-Multāni, who compiled it in 717 A.H. The only manuscript of the small book, is known to have existed in Tobingan University Library (West Germany). It was scribed at Cairo by the compiler himself in 734 A.H.

The author has picked up important and difficult words as well as simple common nouns and pronouns and explained their meanings. He has given roots of words and their original meaning along with verbs based on افتعال and تفعيل. He cited 54 traditions of the Prophet and other passages from jurist terminology to clarify and testify the meaning. He has started the glossary from the first chapter and then turned to the last chapter and went on giving meaning of words from chapter to chapter backward and brought uptil the second chapter. The author has selected this arrangement with purpose as the difficult and doubtful words are used in most of the last chapters. If one learns the meaning of these words it becomes simpler for oneself to understand the later chapters.

The credit goes to the author, who, being a native of a city, now in Pakistan, had mastery over Arabic and Persian and explained the meaning of the Qur'ān in Persian, the language which was understood by students and scholars in his times.

The editor thanks the authorities of Tobingan University Library for supplying the microfilm of the manuscript.

۱- فهرست اسماء و افعال و ریشه های کلمات به ترتیب حروف هجاء
۲- اعداد دربرابر کلمات، صفحات کتاب را نشان می دهد
۳- (پ) = نشانهٔ پاورقی

أ

ت

ث

ج

ح

ر

ش

ص

ق

ل

م

ن

و

ى

فهرست احادیث نبوی که در متن کتاب آمده

الف

ص

ظ

ع

ف

ق

ک

ل

م

ن

و
